

عربی. زبان قرآن (۳)

رشته‌های علوم تجربی، ریاضی و فیزیک

پایه دوازدهم

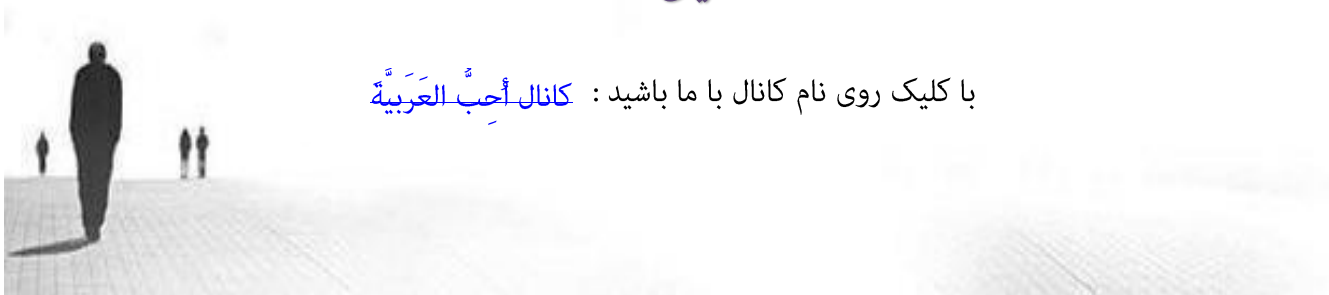
دوره دوم متوسطه

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۹۹ - ۱۳۹۸

با کلیک روی نام کانال با ما باشید : [کانال اُحِبُّ الْعَرَبِيَّةَ](#)





الفہرس

	المقدمة
۳	الدرس الأول الدين والتدين
۴	المعجم
۵	حوّل النصّ
۵	إِغْلَمُوا - معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا النافية للجنس
۸	التمارين
۱۳	البحث العلمي
۱۴	الدرس الثاني مكة المكرمة و المدينة المنورة
۱۵	المعجم
۱۶	حوّل النصّ
۱۷	إِغْلَمُوا - أحوال (قيد حالت)
۱۹	التمارين
۲۲	الدرس الثالث الكتب طعام الفكر
۲۶	المعجم
۲۶	حوّل النصّ
۲۸	إِغْلَمُوا - الاستثناء و أسلوب الحصر
۳۱	التمارين
۳۷	الدرس الرابع الفرزدق
۳۹	المعجم
۳۹	حوّل النصّ
۴۰	إِغْلَمُوا - المفعول المطلق
۴۲	التمارين
	المعجم

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ بَرَكْد

﴿... أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ يونس: ۱۰۵

با یکتاپرستی به دین روی آور.

﴿التَّائِبِينَ وَالْمُتَّوِّبِينَ﴾ دین و دینداری

﴿التَّائِبِينَ فِطْرِي فِي الْإِنْسَانِ﴾ وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا :

دینداری در انسان ذاتی و فطری است. و تاریخ به ما می‌گوید:

لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.

هیچ نسل و نژادی از مردم زمین نیست (هیچ ملتی از ملت‌های زمین نیست) مگر اینکه دین و راه و روشی برای عبادت داشته باشد.

فَالْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اِكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ، وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النَّقُوشِ وَ الرَّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ ، تُؤَكِّدُ

اهتمام الإنسان بالدين

پس آثار کهنی که انسان آنها را کشف کرده، و تمدن‌هایی که آن را از خلال نوشته‌ها (کتیبه‌ها) و کهنه‌کاری‌ها (نگاره‌ها) و نقاشی‌ها و تندیس‌ها (پیکره‌ها) شناخته است، بر توجه انسان به دین تاکید می‌کند.

وَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ فِطْرِيٌّ فِي وُجُودِهِ؛ وَلَكِنَّ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً؛ مِثْلَ تَعَدُّدِ الْأَلِهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لَهَا لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا.

و دلالت دارد بر اینکه این (دینداری) در وجودش (وجود انسان) ذاتی است؛ ولی عبادت‌ها و آیین‌ها و مراسم خرافی بود؛ مانند تعدد خدایان (چند خدایی) و پیشکش کردن قربانی‌ها برای به دست آوردن خشنودی آنها و دوری از بدی‌شان.

وَ أَزْدَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؛ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

این خرافه‌ها در ادیان [مختلف] مردم در گذر زمان (با گذشت دوره‌ها) افزایش یافت. ولی خدای - پر برگت و بلند باد نام او- مردم را در این حالت رها نکرد؛ پس در کتاب با کرامت خود فرموده است:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ الْقِيَامَةُ: ۳۶

آیا انسان گمان می‌کند (می‌پندارد) بیهوده و پوچ رها می‌شود؟!

لِذَلِكَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ.

بدین سبب پیامبران را نزد آنها فرستاد تا راه راست و دین حق را روشن و آشکار کنند. (توضیح دهند)

وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ.

و قرآن کریم درباره روش و کردار پیامبران درود بر آنها باد و کشمکششان با اقوام کافرشان سخن با ما گفته است.

وَلَنَذْكُرَ مَثَلًا لِّإِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يَنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ.

و باید یاد کنیم مثالی را از ابراهیم خلیل درود بر او باد که تلاش کرد مردمش را از عبادت بت‌ها نجات دهد.

فَفِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَحِيدًا، فَحَمَلَ فِئَاسًا، وَكَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ،

پس در یکی از عیدها، وقتی قومش از شهر خود بیرون رفتند، ابراهیم درود بر او باد تنها مانده بود، پس تبری را برداشت، و همه بت‌ها بجز بت بزرگ را در معبد (پرستشگاه) شکست،

ثُمَّ عَلَّقَ الْفِئَاسَ عَلَى كَتِفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ.

سپس تبر را بر دوش او (بت بزرگ) آویزان کرد و پرستشگاه را ترک کرد.

وَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكْسَرَةً، وَظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ الْفَاعِلُ، فَأَحْضَرُوهُ لِلْمَحَاكِمَةِ وَ سَأَلُوهُ:

و وقتی مردم برگشتند، بت‌های خود را شکسته دیدند، و گمان کردند که ابراهیم همو این کار را کرده است (کننده کار)، پس او را برای دادگاهی کردن (محاکمه) احضار کردند (آوردند) و از او پرسیدند:

﴿... أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا يَا إِبْرَاهِيمُ؟﴾^{الأنبياء: ۶۲} ای ابراهیم، آیا تو این کار را با خدایان ما انجام دادی؟

فَأَجَابَهُمْ: لِمَ تَسْأَلُونَنِي؟! اسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ.

پس به آنها پاسخ داد: چرا از من می‌پرسید؟! از بت بزرگ پرسید.

«بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ: «إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ؛ إِنَّمَا يَقْضِي إِبْرَاهِيمُ الْاسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا».

مردم شروع به پیچ پیچ کردند: قطعاً بت سخن نمی‌گوید، ابراهیم فقط قصد دارد بت‌های ما را مسخره کند.

و هُنَا ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾^{الأنبياء: ۶۸} و در اینجا گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

فَقَدَّ فَوْهُ فِي النَّارِ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.

پس او را در آتش انداختند، و خداوند او را از آن (آتش) نجات داد.

برگرد

أَحْضَرُ: آورد، حاضر کرد	حَرَّقَ: سوزاند	الْقَرَابِين: قربانی‌ها «مفرد: الْقَرْبَان»
الْأَصْنَام: بت‌ها «مفرد: الصنم»	الْحَنِيف: یکتاپرست	الْكَتِف، الْكَتِف: شانه «جمع: الأكتاف»
أَقَمَ وَجْهَكَ: روی بیاور (ماضی: أقام/ مضارع: يقيم)	السَّدى: بیهوده و پوچ	كَسَرَ: شکست
بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ: شروع به پیچ پیچ کردند(ماضی: تَهَامَسَ / مضارع: يَتَهَامَس)	الْسَّيرَة: روش و کردار، سرگذشت	الْنَّقُوش: کنده‌کاری‌ها، نگاره‌ها «مفرد: النَّقْش»
الْتَجَنَّبَ: دوری کردن (ماضی: تَجَنَّبَ / مضارع: يتجنب)	الشَّعَائِر: مراسم	
	الْصَّرَاع: کشمکش = النِّزَاع ≠ السَّلْم	
	عَلَّقَ: آویخت	
	الْفِئَاسُ: تبر «جمع: الفؤوس»	

📖 حَوْلَ النَّصِّ بَرِّگَرِد

- ✓ ✕
-✓..... ۱. كَانَ الْهَدَفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَائِنِ لِلْآلِهَةِ كَسَبَ رِضَاهَا وَ تَجَنَّبَ شَرَّهَا.
-✕..... ۲. عَلَّقَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ.
-✕..... ۳. لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.
-✓..... ۴. الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ.
-✓..... ۵. إِنَّ التَّدِينَ فَطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ.
-✓..... ۶. لَا يَتْرُكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سَدًى.

📖 اِعْلَمُوا بَرِّگَرِد

مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمَشْبَهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

۱- الْحُرُوفُ الْمَشْبَهَةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « **إِنَّ** ، **أَنَّ** ، **كَأَنَّ** ، **لَكِنَّ** ، **كَيْتَ** ، **لَعَلَّ** » آشنا شوید.

📖 **إِنَّ**: جمله پس از خود را **تأکید می‌کند** و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی‌گمان» است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التَّوْبَةُ: ۱۲۰ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

📖 **أَنَّ**: به معنای «**که**» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۹ گفت می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

تفاوت «**إِنَّ**» و «**أَنَّ**» این است که «**إِنَّ**» اول جمله و «**أَنَّ**» وسط جمله می‌آید.

✓ معمولاً «**لَئِنَّ**» به معنای «**زیرا، برای اینکه**» است؛ مثال:

پرسش: لماذا ما سافرت بالطائرة؟ پاسخ: لأنَّ بطاقة الطائرة غالية.

چرا با هواپیما سفر نکردی؟ زیرا بلیط هواپیما گران است.

📖 **كَأَنَّ**: به معنای «**گویى**» و «**مانند**» است؛ مثال:

﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الرَّحْمَنُ: ۵۸ آنان مانند یاقوت و مرجاند.

كَأَنَّ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرَكُ. **گویى** خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

📖 **لَكِنَّ**: به معنای **ولی** و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۴۳

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است **ولی** بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

^۱ برای تأکید: **إِنَّ**/ برای ربط: **أَنَّ**/ برای تشبیه: **كَأَنَّ**. اگر خبرش جامد باشد به معنی «مانند» و اگر خبر آن فعل یا مشتق وصفی باشد، به معنای «گویى».
 برای استدراک و رفع ابهام جمله ماقبل و تکمیل پیام: **لَكِنَّ**/ برای تمنی و آرزو: **كَيْتَ**/ برای ترجی و امید: **لَعَلَّ**

📖 **لَيْتَ:** به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می‌رود؛ مثال:
 ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^{٤٠} و کافر می‌گوید ای کاش من خاک بودم!

📖 **لَعَلَّ:** یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:
 ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^٣ الرِّحْوَفُ
 بی‌گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خرددورزی کنید.

* الْقُرْآن: خواندن / عَقَل: خرددورزی کرد

⊕ **تذکر مهم:** در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت توجه کرد.
 ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

کلمه اخیر نفسک (۱): تَرْجَمَ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ.

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^{٥٦} اَرْمُومُ
 و این، روز قیامت است و شما نمی‌دانسته‌اید. (آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، ولی شما خودتان نمی‌دانستید! (فولادوند)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَنِيَانٌ مَّرْصُوصٌ﴾^٤ الصَّف:
 بی‌گمان خداوند کسانی را صف در صف در راه او می‌جنگند، دوست می‌دارد؛ گویی ایشان ساختمانی استوارند.^۲

* الْبَعْثُ: رستاخیز / الْبَنِيَانُ الْمَرْصُوصُ: ساختمان استوار

۲- لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. **لا به معنای «نه»** در پاسخ به «هَلْ» و «أَمْ» مانند **أَأَنْتَ مَنْ بَجُنُودٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَيْرَجِدٍ.**
۲. **لای نفی مضارع** مانند **لا يَذْهَبُ:** نمی‌رود.
۳. **لای نهی** مانند **لا تَذْهَبُ:** نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اول و سوم شخص؛ مانند **لا يَذْهَبُ:** نباید برود.
 در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و **لای نفی جنس** نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾^{٣٢} الْبَقَرَةُ:

جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لا كُنْزٌ أَعْنَى مِنَ الْقِنَاعَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

^۲ ترجمه فولادوند: در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب اند، جهاد می‌کنند.

که اختر نفسک (۲): ترجمه هذه الأحاديث حسب قواعد الدرس.

- ۱- لا خیر فی قولٍ إلا مع الفعل. رسول الله ﷺ
هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار (عمل) باشد.
- ۲- لا جهادَ کجهادِ النفس. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.
- ۳- لا لباسَ أجملَ من العافية. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ جامه‌ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.
- ۴- لا فقرَ کالجهلِ و لا میراثَ کالآدب. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ فقری مانند نادانی (جهل) و هیچ میراثی (ارثی) مانند ادب نیست.
- ۵- لا سوءَ أسوأ من الکذب. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ بدی‌ای از دروغ بدتر نیست.

که اختر نفسک (۳): إملاً الفراغ في ما يلي، ثم عين نوع «لا» فيه.

- ۱- ﴿وَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ...﴾ الأنعام: ۱۰۸
و کسانی را که به جای خدا فرا می خوانند؛ زیرا که به خدا دشنام دهند.
دشنام ندهید / حرف نهی
- ۲- ﴿وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً...﴾ یونس: ۶۵
گفتارشان تو را؛ زیرا ارجمندی، همه خداست.
نباید اندوهگین سازد - از آن / حرف نهی
- ۳- ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾ الزمر: ۹
آیا کسانی که می دانند و کسانی که برابرند؟
نمی دانند / حرف نفی
- ۴- ﴿رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾ البقرة: ۲۸۶
پروردگارا، آنچه توانش را هیچ نداریم بر ما
تحمیل نکن / حرف نهی
- ۵- لا یرحم الله من لا یرحم الناس. رسول الله ﷺ
خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم
رحم نمی کند / حرف نفی

۱- ما يلي: آنچه می آید ۲- حمل: تحمیل کرد

التمرین برگرد

● التمرین الأول: أي كلمة من كلمات معجم الدرس تناسب التوضيحات التالية؟

- ۱- آله ذات يد من الحشب و سن عريضة من الحديد يقطع بها:
ابزاری دارای دسته‌ای چوبی و دندانه‌ای پهن از آهن که به کمک آن [اشیا] قطع می‌شود. / الفأس: تبر
- ۲- تمثال من حجر أو حشب أو حديد يعبد من دون الله:
تندیس (پیکره‌ای) از سنگ یا چوب یا آهن که به جای خدا عبادت می‌شود. / الصنم: بت
- ۳- عضو من أعضاء الجسم يقع أعلى الجذع:
اندامی از اندام‌های بدن که در بالای تنه واقع می‌شود. / الكتف: شانه
- ۴- التارك للبطل و المتمائل إلى الدين الحق:
ترک کننده باطل و متمایل به دین حق (کسی که باطل را ترک کرده و به دین حق گرویده است). / الحنيف: یکتاپرست
- ۵- إنهم بدؤوا يتكلمون بكلام خفي:
قطعاً ایشان به زبانی پنهان شروع به سخن گفتن کردند. / بدؤوا يتهامون: شروع به پیچ کردن

● التمرین الثاني: ترجم العبارات التالية، ثم عين الحرف المشبه بالفعل، و لا النافية للجنس. برگرد

- ۱- ﴿... قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾ مَا عَقَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمَكْرَمِينَ ﴿٢٨﴾﴾
گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش، قوم من بدانند... که پروردگار مرا آمرزیده و از گرامیان قرار داد.
الحرف المشبه بالفعل: لَيْتَ
- ۲- ﴿... لا تحزن إن الله معنا...﴾ ﴿٤٠﴾ التوبة: ٤٠
اندوهگین نباش زیرا خدا با ماست.
الحرف المشبه بالفعل: إِنَّ
- ۳- ﴿لا إله إلا الله...﴾ ﴿٢٥﴾ الصافات: ٢٥
هیچ خدایی جز خداوند نیست.
لا النافية للجنس: «لا» در (لا إله)
- ۴- لا دين لمن لا عهد له. رسول الله ﷺ (کسی که به تعهد خود وفا نمی‌کند از دین بی بهره است).
کسی که هیچ [وفای به] عهد و پیمانی ندارد، هیچ دینی ندارد.
لا النافية للجنس: «لا» در (لا دين) و (لا عهد)

^۳ أعلی: بالا بی، فوقانی

۵- إِنَّ مِنَ السَّنَةِ أَنْ يَخْرَجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
از سنت است که مرد (منظور میزبان) همراه مهمانش تا درب خانه بیرون رود.
الْحَرْفَ الْمَشَبَّهَ بِالْفِعْلِ: إِنَّ

۱- قیل: گفته شد (قال: گفت)

به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش، قوم من می‌دانستند... که پروردگارم مرا آموخته و از گرامی‌داشتگان قرار داده است!» (مکارم شیرازی)

بدو گفته شد: «به بهشت در آی.» گفت: «ای کاش، قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا چگونه آموخته و در زمره عزیزانم قرار داد.» (فولادوند)
۲. اندوه مدار که خدا با ماست. (فولادوند)

۳- معبودی جز خدا وجود ندارد. (مکارم) / خدایی جز خدای یگانه نیست. (فولادوند)

آیه کامل آن: إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ: چون به آنان گفته می‌شد که جز خدای یکتا خدایی نیست تکبر می‌کردند،

۴- الدَّار = البيت: خانه

● التمرین الثالث: برگرد

أ. اِقْرَأِ الشُّعْرَ الْمَنْسُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ، ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطُّ.

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنِّسْبِ	إِمَّا النَّاسُ لِأُمَّمٍ وَ لِأَبِّ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ قَضَّةٍ	أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحْلَسِي أَمْ ذَهَبٍ
بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ	هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ
إِمَّا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ	وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.

آیا آنان را می‌بینی (می‌پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

بلکه آنان را می‌بینی (می‌پنداری) از تگه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟

افتخار تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

ب. اسْتَخْرِجْ مِنَ الْأَبْيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَ وَ الْمَجْرُورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ.

اسْمُ الْفَاعِلِ (الفاخر، ثابت)، وَ الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ (خُلِقُوا)، وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ (بِالنِّسْبِ / لِأُمَّمٍ، لِأَبِّ / مِنْ قَضَّةٍ / مِنْ طِينَةٍ / لِعَقْلِ)، وَ الصِّفَةُ (ثَابِتٍ) وَ الْمَوْصُوفُ (عَقْلٍ)

۱- الطين: گل ۲- سَوَى: به جز ۳- الْعَظْمُ: استخوان «جمع: الْعِظَام» ۴- الْعَصَبُ: پی

● التمرین الرابع: ترجم الأحادیث، ثم عین المطلوب منك. برگرد

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ... وَ لَا بَرَكَهَ فِيهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ وَ نَوْعَ لَا) هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... و هیچ برکتی در آن نیست. الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ: لَا يُذَكَّرُ / نَوْعَ «لا» در (لَا يُذَكَّرُ): حرف نفی / وَ نَوْعَ «لا» در (لَا بَرَكَهَ): لای نفی جنس

۲- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْعُضْبَ مَفْسَدَةٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ الْفِعْلِ) خشمگین مشو؛ زیرا (که) خشم مایه تباهی است. نَوْعَ الْفِعْلِ: (لَا تَغْضَبْ) فعل نهی

۳- لَا فَفَرَّ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُضَافُ إِلَيْهِ وَ نَوْعَ لَا) هیچ نداری و فقری سخت تر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست. الْمُضَافُ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرِ) / نَوْعَ لَا: حرف نفی جنس

۴- لَا تَطْعَمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (نَوْعَ لَا، وَ مَفْرَدَ «مَسَاكِينَ») از آنچه خودتان نمی خورید به مستمندان مخورانید. نَوْعَ «لا» در (لَا تَطْعَمُوا): حرف نهی؛ در (لَا تَأْكُلُونَ): حرف نفی مضارع / مَفْرَدَ «مَسَاكِينَ»: مسکین

۵- لَا تَسَبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (فِعْلُ النَّهْيِ، وَ مُضَادَّ عَدَاوَةَ) به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید. فِعْلُ النَّهْيِ: «لَا تَسَبُّوا» / مُضَادَّ عَدَاوَةَ: صِدَاقَةٌ

۶- خُذُوا الْحَقَّ مِنَ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كَوْنُوا نُقَادَ الْكَلَامِ. عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْمَحَلُّ الْإِعْرَابِيُّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ)

حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج باشید. الْحَقُّ: مفعول به و منصوب به فتحه / الْبَاطِلُ: مضاف الیه و مجرور به کسره / الْبَاطِلُ: مفعول به و منصوب به فتحه / أَهْلُ: مجرور به حرف جر / الْكَلَامِ: مضاف الیه و مجرور به کسره.

۱- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی ۲- اِكْتَسَبَ: بدست آوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیدا کردن ۳- خُذُوا: بگیرید ← (أَخَذَ: گرفت) ۴- كَوْنُوا: باشید ← (كان: بود)

● التمرین الخامس: للترجمة. برگرد

جَلَسْنَا: نشستیم	لا تَجَلِسُوا: ننشینید	۱- جَلَسَ: نشست
الْجَالِسُ: نشسته	اجْلِسْ: بنشینید	
أَجْلَسَ: نشان	لا تَجْلِسِي: نشان	۲- أَجْلَسَ: نشانید
لَمْ يَجْلِسُوا: نشانیدند	سَيَجْلِسُ: خواهد نشاند	
قَدْ عَلِمْتَ: دانسته‌ای	لَمْ أَعْلَمْ: ندانستم	۳- عَلِمَ: دانست
اعْلَمْ: بدان	لا يَعْلَمُ: نمی‌داند	
قَدْ يَعْلَمُ: شاید یاد بدهد	لَنْ يَعْلَمَ: یاد نخواهد داد	۴- عَلَّمَ: یاد داد
گاهی یاد می‌دهد		
أَعْلَمُ: یاد می‌دهم	لِيَعْلَمَ: باید یاد بدهد	
قُطِعَ: بریده شد	كَانَا يَقْطَعَانِ: می‌بریدند	۵- قَطَعَ: بُرید
الْمَقْطُوعُ: بریده شده	لا تَقْطَعُ: نبر	
ما انْقَطَعَ: بریده نشد	سَيَنْقَطِعُ: بریده خواهد شد	۶- انْقَطَعَ: بُریده شد
الانقطاع: بریده شدن	لَنْ يَنْقَطِعَ: بریده نخواهد شد	
قَدْ عَفَرَ: آمرزیده است	لا يُعْفَرُ: آمرزیده نمی‌شود	۷- عَفَرَ: آمُرزید
الْمَغْفُورُ: آمرزیده شده	الْغَفَّارُ: بسیار آمرزنده	
قَدْ اسْتَغْفَرْتُمُ: آمرزش خواسته‌اید	الْأَسْتَغْفَارُ: آمرزش خواستن	۸- اسْتَغْفَرَ: آمُرزش خواست
لا يَسْتَغْفِرُونَ: آمرزش نمی‌خواهند	أَسْتَغْفِرُ: آمرزش می‌خواهم	

● التمرین السادس: اقرأ هذه الأنشودة؛ ثم ترجمها إلى الفارسية. برگرد

يا إلهي

يا إلهي ، يا إلهي يا مجيباً^٢ الدعوات
اجعل اليوم سعيداً و كثير البركات

ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها؛
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

و املاً الصدر انشراحاً^٣ و فمي بالبسمات^٤
و أعني في دروسي و أداء الواجبات

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

و أنر عقلي و قلبي^٦ بالعلوم النافعات
و اجعل التوفيق حظي^٧ و نصيبي في الحياة

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.

و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ اِمْلًا الدِّينَا سَلَامًا^۸ شاملاً كُلَّ الْجِهَاتِ
وَ اِحْمِنِي^۹ وَ اِحْمِ بِلَادِي مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ

و دنیا را از صلی فراگیر، در همه جهت‌ها پر کن.
و مرا و کشورم را، از پیشامدهای بد نگهداری کن.

- ۱- اَلْاُنْشُودَةُ: سرود «جمع: اَلْاُنْشُودُ»
۲- اَلْمَجِيبُ: برآورنده
۳- اَلْاُنْشُرَاحُ: شادمانی
۴- اَلْبَسْمَاتُ: لبخندها «مفرد: اَلْبَسْمَةُ»
۵- اَعْنِي: مرا یاری کن (اَعَانَ، يَعْينُ / اَعْنَى + نون وقایه + ي)
۶- اُنْرُ: روشن کن (اُنَارَ، يَنْيرُ)
۷- اَلْحَطُّ: بخت «جمع: اَلْحَطُّوطُ»
۸- اَلْسَلَامُ: آشتی، صلح
۹- اِحْمِنِي: از من نگهداری کن (حَمَى، يَحْمِي / اِحْمَى + نون وقایه + ي)

● اَلْتَّمَرِيْنُ السَّابِعُ: صَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً. بَرَكِدْ

- ۱- قَالَ الْاِمَامُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «... اَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ». (اَنَّ اِنَّ لِكِنَّ)
امام حسن علیه السلام فرمود: بی‌گمان بهترین نیکی، خلق نیکوست.
(اَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید./ اِنَّ: اول جمله برای تأکید می‌آید./ لِكِنَّ: برای کامل کردن جمله قبل خود)
- ۲- سَئِلُ الْمُدِيرُ: أ فِي الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟ فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا». (لَأَنَّ لَا فَإِنَّ)
از مدیر سوال شد: آیا دانش‌آموزی در مدرسه هست؟ پس پاسخ داد: «هیچ دانش‌آموزی اینجا نیست.»
لَأَنَّ، فَإِنَّ: دلیل انجام کار را می‌رسانند./ لا: لای نفی جنس بر سر اسم مبنی بر فتح و نکره وارد می‌شود؛ به معنی هیچ نیست.
- ۳- حَضَرَ السِّيَاحُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلُ لَمْ يَحْضُرْ. (اَنَّ لِكِنَّ لَعَلَّ)
گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حضور نداشت (نیومد).
اَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید./ لِكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود/ لَعَلَّ: تردید و امید را می‌رساند.
- ۴- تَمَنَّى الْمَزَارِعُ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!» (كَأَنَّ لِأَنَّ لَيْتَ)
کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران بسیار ببارد!»
كَأَنَّ: برای تشبیه/ لِأَنَّ: برای آوردن دلیل/ لَيْتَ: برای تمنی و آرزو
- ۵- لِمَاذَا يَبْكِي الطُّفْلُ؟ ... جَائِعٌ. (أَنَّهُ لِأَنَّهُ لَيْتَ)
چرا کودک گریه می‌کند؟ زیرا او گرسنه است.
اَنَّ: به معنی «که»، وسط جمله می‌آید/ لِأَنَّ: برای آوردن دلیل در مقابل کلمه پرسشی «لِمَاذَا»/ لَيْتَ: برای تمنی و آرزو

۴ دلیل [دل]: کتاب راهنمای جهانگردان به راهها و اماکن و هتلهای جز آنها در يك کشور - ج أدلته و أدلاء: دلیل و راهنما، ارشاد، برهان:

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: اكْمَلْ تَرْجَمَةَ هَذَا النَّصِّ؛ ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. **برگرد**

حِينَ يَرَى «الطَّائِرَ الذَّكِيَّ» حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قُرْبَ عَشِّهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ^۲ الْحَيَوَانَ
فاعل **مفعول** **صفت** **مضاف إليه**
 الْمُفْتَرِسِ هَذِهِ الْقَرِيصَةَ، وَيَتَّعِدُّ عَنِ الْعُشِّ كَثِيرًا. وَعِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ^۳ الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ^۴ الْعَدُوِّ وَابْتِعَادِهِ وَانْقِاذِ
صفت **جار و مجرور**
 حَيَاةِ فِرَاحِهِ، يَطِيرُ بَخْتَةٍ.
مضاف إليه



پرنده باهوش هنگامی که جانور **درنده‌ای** را نزدیک لانه‌اش می‌بیند،
 روبه رویش وانمود می‌کند که **بالش** شکسته است،
 در نتیجه جانور درنده این شکار را تعقیب می‌کند و از لانه بسیار **دور می‌شود** و وقتی که این
 پرنده از فریب دشمن و دور شدنش و نجات زندگی **جوجه‌هایش** مطمئن می‌شود، **ناگهان**
 پرواز می‌کند.

۱- مَكْسُور: شکسته ۲- قَبِعَ: تعقیب کرد ۳- تَأَكَّدَ: مطمئن شد ۴- خِدَاع: فریب

الطَّائِرُ: فاعل / حَيَوَانًا: مفعول / مُفْتَرِسًا: صفت / عَشٌّ: مضاف إليه / الْحَيَوَانُ: فاعل / الْمُفْتَرِسُ: صفت / عَنِ الْعُشِّ: جار و
 مجرور / خِدَاعٍ: مجرور به حرف جر / حَيَاةٍ: مضاف إليه

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ ° **برگرد**

أَبْحَثْ عَن وَصِيَّةِ أَحَدِ شُهَدَاءِ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ أَوْ ذِكْرِيَّاتِهِ أَوْ أَقْوَالِهِ أَوْ أَعْمَالِهِ، ثُمَّ اكْتُبْهَا فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ، أَوْ
 صَعَّهَا فِي مَدُونَتِكَ أَوْ مَدُونَةِ مَدْرَسَتِكَ.

شهید محمدعلی رجایی:

(زادروز ۲۵ خرداد ۱۳۱۲ در قزوین- شهادت ۸ شهریور ۱۳۶۰ در تهران) دومین رئیس جمهور ایران بود که در ۹مب گذاری دفتر نخست
 وزیر شهید شد. رجایی کارشناسی ارشد ریاضیات داشت و پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ آموزگار بود.

پس از انقلاب در کابینه «مهدی یازرگان» وزیر آموزش و پرورش بود و با انتخاب «ابوالحسن بنی صدر» به عنوان رئیس جمهور، شهید
 رجایی به عنوان نخست وزیر معرفی شد. وی از ۱۱ مرداد ۱۳۶۰ تا ۸ شهریور همان سال، یعنی به مدت ۲۸ روز، رئیس جمهور برگزیده
 مردم بود.

در پایگاه اطلاع رسانی حوزه می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید: <https://hawzah.net/fa/Question/View/7275/>

شهید مهدی باکری:

(متولد ۳۰ فروردین ۱۳۳۳ شمسی در میاندوآب، شهادت ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در جزیره مجنون)، او در «عملیات بدر» شهید و پیکرش در
 «دجله» ناپدید شد. شهید باکری از سرشناس ترین سرداران سپاه در هشت سال جنگ تحمیلی است.

در سایت زیر می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید: <http://hamshahrionline.ir/details/205538>

هدف از این تمرین تشویق دانش آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این
 بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.
 مَدُونَةٌ: ویلا، سایت

الدرس الثاني برگرد

﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنَ اسْتِطَاعٍ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾

آل عمران: ۹۷

حج خانه [خدا] بر آن مردم، بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند، واجب الهی است.

مَكَّةَ الْمُكْرَمَةَ وَالْمَدِينَةَ الْمُنَوَّرَةَ

مکه مکرمه و مدینه منوره

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ وَ هُمْ يَشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ.

اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را در فرودگاه تماشا می کردند.

نَظَرَ «عَارِفٌ» إِلَى وَالِدَيْهِ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَسَاقِطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا. فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا: يَا أَبِي، لِمَ تَبْكِي؟!

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک هایشان را دید که از چشمانشان پی در پی می افتند. پس عارف با تعجب و شگفتی از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می کنی؟!

الْأَبُ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمَرُّ أُمَامِي ذِكْرِيَاتِي؛ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!

پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم از برابرم می گذرند؛ و با خودم می گویم: ای کاش من بار دیگر بروم.

رُفِيَّةُ: وَلَكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رفیه: ولی تو فریضه (عمل واجب) حج را همراه مادرم در سال گذشته بجا آوردی!

الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَقَّ أَبُوكُمْمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف و [قبرستان] بقیع شریف شده است.

عَارِفٌ: أَأَنْتِ مُشْتَاقَةٌ أَيْضًا؛ يَا أُمَامَهُ؟

عارف: ای مادر، آیا تو نیز مشتاق هستی؟!

الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بَنِي.

مادر: بله، البته پسرکم.

الْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ، يَشْتَاقُ إِلَيْهَا.

پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، مشتاق آن می شود.

عَارِفٌ: مَا هِيَ ذِكْرِيَاتُكُمَا عَنِ الْحَجِّ؟ عَارِفٌ: خَاطِرَاتِنَا مِنْ حَجِّ حَيْسَتْ؟

الْأَبُ: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَفَاتٍ، وَ رَمَى الْجَمَرَاتِ وَ الطَّوَافَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَ

الْمَرُورَةَ، وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

پدر: چادرهای (خیمه‌های) حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف و سعی (دویدن) میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را به یاد می‌آورم.

الْأُمُّ: وَ أَنَا أَتَدَّكُرُّ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَأَقِعِ فِي قِمَّتِهِ.
مادر: و من کوه نور را به یاد می‌آورم که پیامبر در غار حرا واقع در قلّه آن عبادت می‌کرد.

رُقِيَّةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّيْنِيَّةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارِ حِرَاءِ.
هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ؛ يَا أُمَّاهُ؟

رقیه: من در کتاب دینی (کتاب دین و زندگی) خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر ﷺ نازل شد.
ای مادر، آیا غار را دیدی؟

الْأُمُّ: لَا، يَا بَنِيَّتِي. الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ.
وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رِجْلِي تُؤَلِّمُنِي.

مادر: نه، ای دخترکم. غار بالای کوهی بلند واقع است، که فقط افراد قوی می‌توانند از آن بالا بروند. (که جز افراد قوی نمی‌توانند از آن بالا بروند).
و تو می‌دانی که پایم درد می‌کند.

رُقِيَّةُ: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟
رقیه: آیا دیدید غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد؟

الْأَبُ: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَمَنَّى أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرِبَاءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةِ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ
مَرَّةً أُخْرَى وَ أَزُورَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ.

پدر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم که بار دیگر همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف بشوم و این مکان‌ها را زیارت کنم (ببینم).

برگرد * المصم * برگرد

زَارَ - دیدار کرد (مضارع: يَزُورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم» السَّعْيُ: دویدن، تلاش الْقِمَّةُ: قلّه «جمع: الْقِمَم» لَجَأَ إِلَى: به ... پناه برد مَرَّ - گذر کرد «مضارع: يَمُرُّ» الْمَشْهَدُ: صحنه	تَعَبَّدَ: عبادت کرد الْتِفَازُ: تلویزیون مَنَى: آرزو داشت (مضارع: يَتَمَنَّى) الْحِيَامُ: چادرها «مفرد: الْخَيْمَةُ» الرَّجُلُ: پا «جمع: الْأَرْجُلُ» رَمَى الْجَمَرَاتِ: پرتاب ریگ‌ها (در مراسم حج)	أَلَمَ: به درد آورد (مضارع: يُولِمُ) «رِجْلِي تُؤَلِّمُنِي: پایم درد می‌کند.» اشْتَأَقُ: مشتاق شد (مضارع: يَشْتَأِقُ) أُمَّاهُ: ای مادرم بَنِي: پسرکم بَنِيَّتِي: دخترکم
--	--	--

📖 حَوْلِ النَّصِّ بِرْكَد

عَيْنُ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ الْعَمُودِ الثَّانِي. (اثنان زائدان)

۱- لماذا لم تصعد والدته عارف و رقية جبل النور؟

۲- ماذا كان أعضاء الأسرة يشاهدون؟

۳- أين جلس أعضاء الأسرة؟

۴- كيف يكون جبل النور؟

۵- من كان يبكي؟

۴ يكون مرتفعاً

اشتاق إليه

۵ والدا الأسرة

۳ أمام التلفاز

رأسى يؤلمني

۲ الحجاج في المطار

۱ لأن رجل الأم كانت تؤلمها.

۱- لماذا لم تصعد والدته عارف و رقية جبل النور؟ لأن رجل الأم كانت تؤلمها

چرا مادر عارف و رقيه از كوه نور بالا نرفت؟ - زیرا پای مادر درد می کرد.

۲- ماذا كان أعضاء الأسرة يشاهدون؟ الحجاج في المطار

اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟ - حاجیان در فرودگاه را

۳- أين جلس أعضاء الأسرة؟ أمام التلفاز

اعضای خانواده کجا نشستند؟ - در برابر تلویزیون

۴- كيف يكون جبل النور؟ يكون مرتفعاً

کوه نور چگونه می باشد؟ - بلند می باشد.

۵- من كان يبكي؟ والدا الأسرة

چه کسی گریه می کرد؟ - پدر و مادر خانواده

إِعْلَمُوا ۞ برگرد

أَحَالٌ (قید حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

- الف. رَأَيْتُ وَكَدًّا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا.
 پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَلَد» و در جمله دوم «المَسْرُورَ» صفت «الْوَلَد»، و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالت «الْوَلَد» است.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرِحَةً.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

قید حالت (أَحَالٌ)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند. به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.^۷

اشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَزْرَعَةِ نَشِيطًا.
 مرجع حال حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.
 الْأَعْبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مَبْتَسِمِينَ.
 هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوَلَةٍ عِلْمِيَّةٍ^۸ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.

کِه اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۱): عَيْنِ «أَحَالٌ» فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ.

- ۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.
مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ
- ۲- تَجْتَهَدُ الطَّالِبَةُ فِي أَدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.
دانش‌آموز دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / رَاضِيَةً
- ۳- يَشْجَعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ.
امروز تماشاگران با خوشحالی (شادی) تیم برنده خود را تشویق می‌کنند. / فَرِحِينَ
- ۴- أَلْطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَانِ دُرُوسَهُمَا مُجَدِّتَيْنِ.
دو دانش‌آموز دختر با جدیت درسهایشان را می‌خوانند. / مُجَدِّتَيْنِ

^۷ تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

^۸ جَوَلَةٌ عِلْمِيَّةٌ: گردش علمی

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می آید؛

الف. رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.
کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می کرد. قاسم را می بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

مثال: در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

که اِخْتَرِ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَّ».

۱- ﴿... وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ النساء: ۲۸

ترجمه: ... و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. الْحَالَّ: ضَعِيفًا

۲- ﴿... وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید. الْحَالَّ: أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد. الْحَالَّ: مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، با خشنودی خود و خوشنودی خدا (خشنود و خداپسند) به سوی پروردگارت بازگرد. الْحَالَّ: رَاضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵

ترجمه: سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند: کسانی که نماز بر پا می دارند و زکات می دهند. الْحَالَّ: هُمْ رَاكِعُونَ

ولی شما تنها خداوند و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (ترجمه فولادوند)

۱- لا تَهِنُوا: سست نشوید (وَهَنَ)

۲- يُؤْتُونَ: می دهند (آتَى)

کتاب التمارین برگرد

● التمرین الأول:

أ. عین نوع الکلمات التي تحتها خط. (نوع الكلمات: اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مكان و اسم مبالغة^۱ و فعل ماض و فعل مضارع و مصدر و حرف جر و ...)

«السيد مسلمي» مزارع. هو يسكن في قرية بطرود بمحافظة مازندران. إنه رجل صادق و صبار و محترم. في يوم من الأيام شاهد جماعة من المسافرين واقفين أمام مسجد القرية. فذهب و سألهم عن سبب وقوفهم، فقالوا: إن سيارتنا معطلة.

«آقای مسلمی» کشاورز است. او در روستای پطرود از استان مازندران سکونت دارد. او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است. در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبه روی مسجد روستا ایستاده دید. پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید. پس گفتند: خودرویمان خراب شده است.

مزارع: اسم فاعل / يسكن: فعل مضارع / صادق: اسم فاعل / صبار: اسم مبالغة / محترم: اسم مفعول / من: حرف جر / المسافرين: اسم فاعل / واقفين: اسم فاعل / مسجد: اسم مكان / ذهب: فعل ماضی / عن: حرف جر / معطلة: اسم مفعول

فاتصل السيد مسلمي بصديقه مصلح السيارات؛ لكي يصلح سيارتهم؛ و جاء صديقُه و جر سيارتهم بالجرارة و أخذها إلى موقف تصليح السيارات.

پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آنها را تعمیر کند؛ و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.

مصلح: اسم فاعل / يصلح: فعل مضارع / موقف: اسم مكان / تصليح: مصدر

ب. ما مهنة صديق السيد مسلمي؟ هو مصلح السيارات.

ج. كم جاراً و مجروراً في النص؟ تسعة:

۱- في قرية / ۲- بمحافظة / ۳- في يوم / ۴- من الأيام / ۵- من المسافرين / ۶- عن سبب / ۷- بصديقي / ۸- بالجرارة / ۹- إلى موقف

د. أين يعيش السيد مسلمي؟ هو يعيش في قرية بطرود بمحافظة مازندران.

ه. اكتب مفرد هذه الكلمات.

سيارات: سيارة	أيام: يوم	رجال: رجل	قرية: قرية	سادة: سيد
جماعات: جماعة	جرارات: جرارة	مواقف: موقف	أصدقاء: صديق	مصلحون: مصلح

المعطل: خراب شده الجرارة: تراکتور الموقف: ایستگاه موقف تصليح السيارات: تعمیرگاه خودرو

^۱ پطرود، روستایی است از توابع بخش گیلخوران شهرستان جویبار در استان مازندران ایران.

- التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ. **بِرْكَدِ**
- ۱- الْأَصْدِقَاءُ الْأَحِبَّاءُ الْأَقْرِبَاءُ الْأَرْبَعَاءُ
 الْأَصْدِقَاءُ (دوستان)، الْأَحِبَّاءُ (دوستان)، الْأَقْرِبَاءُ (نزدیکان) / الْأَرْبَعَاءُ (چهارشنبه)
- ۲- الْأَطِينُ الْمَلْفُ التَّرَابُ الْحَجَرُ
 الْأَطِينُ (گل)، التَّرَابُ (خاک)، الْحَجَرُ (سنگ) / الْمَلْفُ (پرونده)
- ۳- الْأَعْيُنُ الْأَكْتافُ الْفَأْسُ الْأَسْنَانُ
 الْأَعْيُنُ (چشم‌ها)، الْأَكْتافُ (شانه‌ها)، الْأَسْنَانُ (دندان‌ها) / الْفَأْسُ (تبر)
- ۴- الْأَغْرَابُ الْعُصْفُورُ الْحَمَامَةُ الْمَائِدَةُ
 الْأَغْرَابُ (کلاغ)، الْعُصْفُورُ (گنجشک)، الْحَمَامَةُ (کبوتر)، الْمَائِدَةُ (سفره طعام)
- ۵- الْعَظْمُ اللَّحْمُ الْعَامُ الدَّمُ
 الْعَظْمُ (استخوان)، اللَّحْمُ (گوشت)، الدَّمُ (خون) / الْعَامُ (سال)
- ۶- الْخِيَامُ أَمْسٌ عَدَاً الْيَوْمُ
 أَمْسٌ (دیروز)، عَدَاً (فردا)، الْيَوْمُ (امروز) / الْخِيَامُ (چادرها)

● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. **بِرْكَدِ**

- ۱- ﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾ البقرة: ۲۰۱
 پروردگارا، در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده. / حَسَنَةً: مفعول؛ الْآخِرَةِ: مجرور به حرف جرّ
- ۲- ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ الاسراء: ۸۱
 حق آمد و باطل نابود شد. / الْحَقُّ: فاعل؛ الْبَاطِلُ: فاعل
- ۳- ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ البقرة: ۴۳
 از بردباری و نماز یاری بجوئید. / الصَّبْرِ: مجرور به حرف جرّ
- ۴- ﴿فَإِنْ حَزَبَ اللَّهُ هُمْ الْغَالِبُونَ﴾ المائدة: ۵۶
 بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند. / اللَّهُ: مضاف الیه
- ۵- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ آل عمران: ۸۵
 هر کسی چشنده مرگ است. / كُلُّ: مبتدا؛ ذَائِقَةُ: خبر

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِينِ. **بِرْكَدِ**

- ۱- ابْنِي الصَّغِيرِ. (پسر کوچکم) بَنِي: پسرکم
- ۲- بِنْتِي الصَّغِيرَةُ. (دختر کوچکم) بَنِيَّتِي: دخترکم
- ۳- أَعْلَى الْجَبَلِ وَرَأْسَهُ. (بالترین [قسمت] کوه و سر آن) الْقِمَّةُ: قلّه
- ۴- مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ. (جای ایستادن خودروها و اتوبوس‌ها) الْمَوْقِفُ: ایستگاه

- ۵- سيارَةٌ نَسْتَعْمِدُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَزْرَعَةِ. خودرویی که آن را برای کار در کشتزار به کار می‌بریم. الْجَرَّارَةُ: تراکتور
۶- صَفَةٌ لِجِهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيحِ. ویژگی‌ای برای دستگاهی یا ابزاری یا دست‌افزاری که نیاز به تعمیر دارد..... الْمُعْطَلَةُ: خراب

● التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. برگرد

۱- كَتَبَ: نوشت	قَدْ كُتِبَ التَّمْرِينُ: تمرین نوشته شد.	لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرْسَكُمْ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟
		لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی ننوشتی.
۲- تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد	الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	رَجَاءٌ، تَكَاتَبَا: لطفاً با هم نامه‌نگاری کنید.
		تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.
۳- مَنَعَ: بازداشت، منع کرد	مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السَّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن.
		شَاهِدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مانعی را در راه دیدیم.
۴- امْتَنَعَ: خودداری کرد	لَنْ مَتَمَّنِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	لَا مَتَمَّنِعُوا عَنِ الْأَكْلِ: از خوردن خودداری نکنید.
		كَانَ الْحَارِسُ قَدْ امْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.
۵- عَمَلَ: کار کرد، عمل کرد	لِمَ مَا عَمَلْتُمْ بِوَأَجِبَاتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَمْ تَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
		الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.
۶- عَامَلَ: رفتار کرد	إِلَهِي، عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدای من، با دادگریات با ما رفتار نکن.
		كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.
۷- ذَكَرَ: یاد کرد	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدی.
		قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَمَاءَ: استاد از شاگردان قدیمی‌اش گاهی یاد می‌کند.
۸- تَذَكَّرَ: به یاد آورد	جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدر بزرگ و مادر بزرگم مرا به یاد آوردند.	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.
		لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی‌آورم.

نکته: لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرْسَكُمْ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبِي دَرْسَكُمْ؟ درست را ننوشتی.

لَمْ: برای چه، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبِي: نون آخر آ «حذف شده است. لَمْ + مضارع = ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبِي = ننوشتی

^{۱۰} جهاز: شاخه، دستگاه، سیستم، ماشین، قوه (دستگاه)، ابزار، وسیله / آلة: الت، اسباب، ادوات، وسیله، سند / أداة: ابزار، آلت دست، ابزار دست ، وسیله .

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَظًّا. بِرِجْدٍ

سَمَكَةُ السَّهْمِ^۱

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطْلَقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتَتَالِيَةً^۲ مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُهُ إِطْلَاقُ السَّهْمِ وَتُطْلَقُ هَذَا السَّهْمَ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ، وَعِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا حَيَّةً. هُوَاءُ^۳ أَسْمَاكِ الزَّيْنَةِ مَعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَلَكِنْ تَغْذِيَتُهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْقُرَائِسَ^۴ الْحَيَّةَ.

ماهی تیرانداز



ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. آن قطره‌های آب را پی در پی با قدرتی شبیه پرتاب تیر از دهانش بطرف هوا رها می‌کند. و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می‌کند. و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد. علاقه‌مندان

ماهی‌های زینتی شیفته این ماهی هستند، ولی غذا دادن به آنها (آن ماهی‌ها) برایشان سخت است؛ زیرا آن ماهیان دوست دارند که شکارهای زنده را بخورند.

سَمَكَةُ: مبتدا / مُتَتَالِيَةً: حال / الْهَوَاءُ: مجرور به حرف جرّ / الْحَشْرَةُ: فاعل / الْمَاءُ: مضاف الیه / حَيَّةً: حال / هُوَاءُ: مبتدا / مَعْجَبُونَ: خبر / الْقُرَائِسُ: مفعول / الْحَيَّةُ: صفت

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا

سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَهِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَهَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ.



ماهی تیلاپیا

ماهی تیلاپیا از عجیب‌ترین ماهی‌هاست که از بچه‌هایش در حالی که همراهشان حرکت

می‌کند دفاع می‌کند. آن در شمال آفریقا زندگی می‌کند. و این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس بعد از برطرف شدن خطر آنها را بیرون می‌آورد.

صِغَارٍ: مجرور به حرف جرّ / هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا: حال / صِغَارًا: مفعول

.....

- ۱- سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز ۲- أَطْلَقَ: رها کرد ۳- أَلْمَتَتَالِي: پی در پی ۴- أَلْقَمَ: دهان
۵- بَلَعُ: بلعد ۶- الْهَوَاءُ: علاقه‌مندان «مفرد: ألهاوي» ۷- الْقُرَائِسُ: شکارها «مفرد: الْقُرَيْسَةُ»

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ «الْحَالَ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ. بِرِجْدٍ

۱- أَقْوَى النَّاسِ مِنْ أَنْتَصَرَ عَلَى غَضَبِهِ سَهْلًا.

قوی‌ترین مردم کسی است که بر خشمش به آسانی پیروز شود. / سَهْلًا^{۱۱}

۲- مَنْ عَاشَ بِوَجْهِينَ، مَاتَ خَاسِرًا لَا وَجْهَ لَهُ.

هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار و بی‌آبرو (درحالی که هیچ آبرویی ندارد)، می‌میرد. / خَاسِرًا - لَا وَجْهَ لَهُ.

^{۱۱} سَهْلًا: صفت جانشین مفعول مطلق است (اِنْتَصَارًا سَهْلًا) و نقش حال ندارد؛ یعنی وقتی ترجمه می‌کنیم حالت فاعل و مفعول نیست، بلکه صفت جانشین مفعول مطلق است. اصل حدیث: أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوَى عَلَى غَضَبِهِ بِحِلْمِهِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

- ۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذَهَبُ الْعَدَاوَةُ سَرِيعَةً.
هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود. / سَرِيعَةً
- ۴- مَنْ أذْنَبَ وَ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.
کسی که گناه کند در حالی که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی که گریه می‌کند. / هُوَ يَضْحَكُ - هُوَ يَبْكِي
- ۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.
انسان نیکوکار هر چند به منزل‌های مردگان منتقل شود، زنده می‌ماند. / حَيًّا
- ۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيدًا وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ. قام: ایستاد/ قام به اقدام کرد به
اگر خواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن. / وَحِيدًا

۱. انتصر: پیروز شد ۲. اذنب: گناه کرد

● التمرین الثامن: صَعَّ خَطًا تَحْتَ الْمُفْرَدِ وَ جَمَعِهِ. برگرد

- ۱- سَمَكَةٌ ، سَمَكَات
۲- ذَكْرِي ، ذَكَرِيَات
۳- فَرِيَسَةٌ ، فَرَايِس
۴- قُرْبَان ، قُرَابِين
۵- خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاء (خطأ)
۶- طَعَام ، مَطَاعِم
۷- دَعْوَةٌ ، دَعَوَات
۸- كِتَابَةٌ ، كِتَابَات
۹- شَعْب ، شُعَب
۱۰- عَظْم ، أَعْظَم
۱۱- تَمَثَال ، أَمَثَلَةٌ
۱۲- سِن ، سِنَات
۱۳- عَصْر ، عُصُور
۱۴- صَنِيم ، أَصْنَام
۱۵- حَاج ، حَجَاج
۱۶- دَمِيع ، دُمُوع
۱۷- وَجْه ، وُجُوهُ
۱۸- بِنْت ، أَبْنَاء
۱۹- إِلَه ، آلِهَةٌ
۲۰- آيَةٌ ، آيَات
- شَعْب (شُعوب) ، شُعَب (شُعْبَةٌ)
عَظْم (أَعْظَام) ، أَعْظَم (أَعْظَم)
تَمَثَال (تَمَثِيل) ، أَمَثَلَةٌ (مِثَال)
سِن (أَسْنَان) ، سِنَات (سَنَةٌ)
بِنْت (بنات) ، أَبْنَاء (إِبْن)

الدرس الثالث برگرد

((العلمُ صيدٌ و الكتابُ قَيْدٌ)) فَ ((قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ)) رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

دانش شکار است و نوشتن بند؛ دانش را با نوشتن به بند آورید.

﴿الْكَتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ﴾

(عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مُحَمَّدِ الْعَقَّادِ، بِتَصْرِفٍ)

کتاب‌ها خوراک اندیشه‌اند.

(از کتاب «أَنَا» نوشته عباس محمود العقاد، با تصرف)

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ.

قطعاً کتاب‌ها، خوراک اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای خوراکی دارد، همان‌گونه که برای هر بدنی خوراک‌هایی یافت می‌شود.

وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيُّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِباً لِنَفْسِهِ،

و از مزیت‌های بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب را برای خودش جذب می‌کند.

وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ،

و همچنین انسان خردمند (دانا) می‌تواند در هر موضوعی خوراکی فکری بیابد.

وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.

و قطعاً محدود کردن انتخاب کتاب‌ها مانند محدود کردن انتخاب خوراک است، هر دوی آنها فقط برای کودک یا بیمار می‌باشد.

إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ، تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛ فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛

پس اگر اندیشه‌ای توانمند داشته باشی که به کمک آن می‌توانی آنچه را می‌خوانی بفهمی، پس از میان کتاب‌ها هرچه را دوست داری بخوان.

فَالتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.

تجربه‌ها ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند، زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال هستند، و امکان ندارد که تجربه‌ی یک فرد به بیشتر از ده‌ها سال برسد (بیشتر از چند دهه باشد).

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُبًا مُكْرَّرَةً، لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.

و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد، زیرا من اعتقاد دارم (بر این باورم) که یک اندیشه (ایده) را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، هزار اندیشه (ایده) می‌شود.

وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةٍ كُتُبٍ،

و برای همین می‌خواهم که در یک موضوع نظرهای چند نویسنده را بخوانم.

لأنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَ أَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضوعاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آراءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،
 زیرا این کار از خواندن موضوعات گوناگون لذت بخشتر و سودمندتر است، بطور مثال در زندگی ناپلئون نظرات سی نویسنده را می‌خوانم.

وَأَنَا وَائِقٌ أَنْ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونًا بِأوصافٍ لَا تُشْبِهُهُ أوصافُ الْكُتَابِ الْأَخْرَيْنِ.

و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده که شبیه صفت‌های نویسندگان دیگر نیست.

قَرَّبَ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، وَ رَبُّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيُؤَثِّرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا
 يَطْهَرُ فِي آرائِهِ. پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس بهره‌ای از آن نبرد، و چه بسا کتابی که خواننده‌اش آن را سریع مطالعه کند (ورق می‌زند)؛ اما تأثیری ژرف در روح او در می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا
 بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ. اما کتاب مفید کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش دهد، و اگر آن را در کتابی یافتی، آن شایان توجه و قدردانی (تعریف) است.

الْعَقَادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.

عقاد ادیب (نویسنده) و روزنامه‌نگار و اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادرش از نژاد کرد است (اصالتی کردی دارد).

فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ؛ وَ لِهَذَا لَانْشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النِّشَاطَ^{۱۲} عَلَى رَعْمٍ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ.

عقاد زیبایی را فقط در آزادی می‌دید (عقاد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی‌دید)؛ و برای همین در زندگی‌اش با وجود شرایط دشوار فقط شادابی (فعالیت) می‌بینم. یا با وجود شرایط سخت و دشوار چیزی به جز نشاط نمی‌بینم.^{۱۳}

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلاَفَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ. فَقَدْ أَضَافَ إِلَى^{۱۴} الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ^{۱۵} أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي
 الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلَفَةِ.

گفته می‌شود که او هزاران کتاب خوانده است. و او از مهم‌ترین نویسندگان در مصر است. بی‌گمان او بیش از صد کتاب در زمینه‌های مختلف به کتابخانه عربی افزوده است.

مَا دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرَحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافِظَةِ أُسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.^{۱۶}

عقاد به دلیل نبودن (بخاطر عدم وجود) دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحله دبستان (ابتدایی) درس خوانده است.

^{۱۲} نشاط: فعالیت، کار، چابکی، زنده دلی، نشاط، جنبش، کوشش، تقلا یا کشمکش کردن

^{۱۳} این عبارت جایگزین می‌شد بهتر بود: لَمْ يَتَوَقَّفْ إِنتَاجَهُ الْأَدَبِيَّ بِالرَّعْمِ مِنَ الظُّرُوفِ الْقَاسِيَةِ الَّتِي مَرَّ بِهَا.

^{۱۴} وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدٌ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ (افزود به) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ

^{۱۵} الْمَكْتَبَةُ الْعَرَبِيَّةُ: مَجْمُوعُ الْكُتُبِ وَ الْمُؤَلَّفَاتِ الَّتِي تُكُونُ التَّرَاثَ الْعَرَبِيَّ.

^{۱۶} اقتصرت دراسته على المرحلة الابتدائية فقط؛ لعدم توافر المدارس الحديثة في محافظة أسوان، حيث ولد ونشأ هناك.

و مَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ الدِّرَاسَةِ.
و خانواده‌اش نتوانست که برای تکمیل تحصیلاتش او را به قاهره بفرستند.

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَّادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِمِيزَانِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
پس عقّاد تنها به خودش تکیه کرد. (عقّاد به کسی جز خودش تکیه نکرد). پس انگلیسی را از جهانگردانی (گردشگرانی) که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند، یاد گرفت.

برگرد الْمَعْجَم

أَصَافَ: افزود (مضارع: يُصِيفُ / مصدر: إِضَافَةٌ) أَعْنَى: بی‌نیاز (مضارع: يَغْنِي / مصدر: إِغْنَاءُ) أَغْنَاهُ عَنْهُ: او را از آن بی‌نیاز کرد. الْأَمْتَعُ: لذت‌بخش‌تر الْتَّحْدِيدُ: محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يَحَدِّدُ)	تَصَفَّحَ: ورق زد، سریع مطالعه کرد الْتَّانَوِيَّةُ: دبیرستان الْجَدِيرُ: شایسته الْصَّحْفِيُّ: روزنامه‌نگار الْظَّرْفُ: شرایط «مفرد: الظَّرْفُ» الْقَاسِي: سخت و دشوار الْكُتَّابُ: نویسندگان «مفرد: الْكَاتِبُ»	الْمَجَالَاتُ: زمینه‌ها «مفرد: الْمَجَالُ» الْمُفَكِّرُ: اندیشمند نَشَأَ -: پرورش یافت الْوَأَثِقُ: مطمئن هُنَاكَ: وجود دارد، آنجا يُقَالُ: گفته می‌شود «مجهول يَقُولُ»
---	---	--

حَوْلَ النَّصِّ برگرد

✓ x

كَمْ أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأُ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- دَرَسَ الْعَقَّادُ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ وَ حَصَلَتْ عَلَى دُكْتَوْرَاهِ فَخْرِيَّةٍ مِنْهَا.
عقّاد در دانشگاه آنکارا درس خواند و از آن [دانشگاه] دکتری افتخاری به دست آورد.

۲- رَبُّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَائَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ.
چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش کنی (تلاش می‌کنی)، بعد فایده‌ای از آن به دست نیاوری (هی‌آوری).

۳- الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِّينِ.
کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌هاست.

۴- تَحْدِيدُ قُرْآنِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.
از نظر نویسنده، محدود کردن خواندن کتاب‌ها مفید است.

۵- يَعْتَقِدُ الْعَقَّادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ.
عقّاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیبایی آزادی است.

۶- لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.
هیچ خوراکی برای اندیشه انسان نیست.

کھ ب. اُجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- لماذا لم يواصل العقاد دراسته في المدرسة الثانوية؟ چرا عقاد تحصیلات خود را در مدرسه متوسطه ادامه نداد؟
لم يواصل العقاد دراسته لعدم وجود مدرسة ثانوية في محافظة أسوان التي ولد ونشأ فيها.
- ۲- بأي شيء شبه العقاد التحديد في اختيار الكتب؟ عقاد محدود کردن انتخاب کتابها را به چه چیزی شبیه کرده است؟
شبه العقاد التحديد في اختيار الكتب بالتحديد في اختيار الطعام.
- ۳- كم كتاباً أضاف العقاد إلى المكتبة العربية؟ عقاد چند كتاب به كتابخانه عربی افزود؟
فقد أضاف إلى المكتبة العربية أكثر من مئة كتاب في المجالات المختلفة.
- ۴- ممن تعلم العقاد اللغة الإنجليزية؟ عقاد زبان انگلیسی را از چه کسی یاد گرفت؟
فقد تعلم الإنجليزية من السياح الذين كانوا يأتون إلى مصر لزيارة الآثار التاريخية.
- ۵- ما هو مقياس الكتب المفيدة؟ معيار و سنجش کتابهای مفید چیست؟
الكتاب المفيد هو الذي يزيد معرفتك في الحياة و قوتك على الفهم و العمل.
- ۶- ما هي مزايا الجسم القوي؟ برتری و امتیازهای بدن نیرومند چیست؟
من مزايا الجسم القوي أنه يجذب غذاء مناسباً لنفسه.

ه اِغْلَمُوا ه برگرد

أُسْلُوبُ الْاِسْتِثْنَاءِ

به این جمله دقت کنید.

- «حَضَرَ الزَّمْلَاءَ فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» هم شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.
- کلمه «حامداً» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزَّمْلَاءَ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ^{۱۷} و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- مُسْتَثْنَى یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

حَضَرَ	الزَّمْلَاءَ	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً
	مُسْتَثْنَى مِنْهُ		ادات استثناء	مُسْتَثْنَى
الزَّمْلَاءَ	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً
مُسْتَثْنَى مِنْهُ			ادات استثناء	مُسْتَثْنَى

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

مُسْتَثْنَى مِنْهُ اِدَاتِ اسْتِثْنَاءِ مُسْتَثْنَى

كِه اِخْتِزَ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمْ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ القَصَص: ۸۱

همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

الْمُسْتَثْنَى: وَجْهَهُ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ○ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان با هم سجده کردند؛ جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد. (مؤلف)

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند* مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزیدند و از کافران بود. (مکارم شیرازی)

الْمُسْتَثْنَى: إِبْلِيسَ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الْمَلَائِكَةُ

۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ غُضَّتٍ^۲ عَنْ مَحَارِمِ^{۱۸} اللَّهِ، وَ عَيْنُ فَاصِتٍ^۳ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرّمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از پروای خدا لبریز (ازاشک) شده است.

الْمُسْتَثْنَى: ثَلَاثَ أَعْيُنٍ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ عَيْنٍ

۴- كُلُّ وَعَاءٍ^۵ يَضِيقُ بِمَا جَعَلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ^۷ بِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

^{۱۷} مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزَّمْلَاءَ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» مُسْتَثْنَى مِنْهُ «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزَّمْلَاءَ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ است.

^{۱۸} مَحْرَمَةٌ: جِ مَحَارِمِ [حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

[گنجایش] هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.
 الْمُسْتَثْنَى: وَعَاءٌ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ وَعَاءٍ

۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرَخُصُّ^۸ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا^۹. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ

هرچیزی جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می‌شود؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود پر بها (گران) می‌شود.

الْمُسْتَثْنَى: الْأَدَبُ وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۶- لَا تَعَلَّمْ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةً.

به جز عطیه همکلاسی‌هایم زبان فرانسه بلد نیستند. (نمی‌دانند)

عَطِيَّةً: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: زَمِيلَات

۷- حَلَّ الطَّلَابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً.

دانش‌آموزان مسئله‌های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.

مَسَائِلَ: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: مَسْأَلَةٌ

.....
 ۱. سَهَرَ -: بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاضَ: لبریز شد ۴. أَخْشِيَّةٌ: پروا ۵. أَلْوَعَاءٌ: ظرف «جمع: الأوعية»
 ۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ۸. رَخِصَ: ارزان شد ۹. غَلَا: گران شد ≠ رَخِصَ

أسلوب الحصر^{۱۹}

حصر با إلا:

■ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

■ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فازَ إِلَّا الصَّادِقُ یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا «تنها راستگو موفق شد»

در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.

■ این اسلوب معمولاً هنگامی است که پیش از إلا جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

← تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمٌ. ← کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» فقط به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

■ در اسلوب حصر می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد ترجمه کنیم.

← در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.

ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا. ← در کتابخانه کسی را جز کاظم ندیدم.

^{۱۹} . در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

که اختیز کفسک (۲): ترجم العبارات التالیة، ثم میز أسلوب الحصر من أسلوب الاستثناء.

- ۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...﴾ الأنعام: ۳۲
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / **اسلوب حصر**
- ۲- ﴿... لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷
جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی شود. / **اسلوب حصر**
جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود. (فولادوند)
جز خدانشناسان کسی از رحمت الهی نومید نمی گردد. (خرمشاهی)
- ۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي حُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾ العنصر: ۳ و ۲
بی گمان انسان در زیان است* مگر کسانی که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند... / **اسلوب استثناء**
- ۴- ما طالعُتُ نيلة الامتحان كتاباً إلا كتاب العربية.
شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی مطالعه نکردم. / **اسلوب استثناء**
- ۵- قرأت الكتاب التاريخي إلا مصادره.
کتاب تاریخ را به جز منابعش خواندم. / **اسلوب استثناء**
- ۶- اشتريت أنواع الميوه إلا أناناس.
انواع میوه را به جز آناناس خریدم. / **اسلوب استثناء**

.....
مصادر: منابع

کتاب التمارین برگرد

● التمرین الأول: اکتب کلمة مناسبة للتوضیحات التالية من کلمات المعجم.

- ۱- جعله غنياً لا حاجة له.
او را بی نیاز ساخت که هیچ نیازی نداشته باشد. (أغنى: بی نیاز گردانید)
- ۲- شخص يكتب مقالات في الصحف.
شخصی که در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نویسد. (الصحفي: روزنامه‌نگار)
- ۳- المرحلة الدراسية بعد الابتدائية.
مرحله تحصیلی بعد از دبستان (الثانوية: متوسطه، دبیرستان)
- ۴- العالم الذي له أفكار عميقة و حديثة.
دانشمندی که اندیشه‌هایی ژرف و نو (مدرن) دارد. (المفكر: اندیشمند)
- ۵- الأوضاع و الأحوال التي نراها حولنا.
اوضاع و احوالی که اطرافمان می‌بینیمش. (الظروف: شرایط)

● التمرین الثاني: ضع في الفراغ كلمة مناسبة من الكلمات التالية. برگرد

- ۱- سعر العنب في نهاية الصيف بسبب وفوره في السوق.
(يغلو يرخص يكثر يخض)
یغلو (گران می‌شود) / یرخص (ارزان می‌شود) // یكثر (زیاد می‌شود) / یرخص (کاهش می‌دهد)
قیمت انگور در پایان تابستان به خاطر فراوانی‌اش در بازار ارزان می‌شود.
- ۲- أعطى المدير مسؤولية المكتبة لزميلي و هو بها.
(جدیر سأل تلفاز ظروف)
جدیر (شایسته) // سأل (آشار) // تلفاز (تلفن) // ظروف (شرایط)
مدیر مسئولیت کتابخانه را به همکلاسی‌ام داد و او شایسته آن بود.
- ۳- ذهبنا إلى البستان و التفاحات و الرمانات.
(طبعننا تصفحننا ركبننا اكلنا)
طبعننا: چاپ کردیم / تصفحننا: ورق زدیم / ركبننا: سوار شدیم / اكلنا: خوردیم
به باغ رفتیم و سیب‌ها و انارها را خوردیم.
- ۴- صنعت جملاً من خشب شجرة الجوز.
(وعاء زجاجاً حديداً نحاساً)
وعاء: ظرفی / زجاجاً: شیشه‌ای / حديداً: آهنی / نحاساً: مسی
ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم.

۵- حَارِسُ الْفُنْدُقِ كُلُّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.

(يُحَفِّضُ يَمَرُّ يَقْدِفُ يَسْهَرُ)

يُحَفِّضُ: پابین می آورد، تخفیف می دهد/ يُمَرُّ: تلخ می کند/ يَقْدِفُ: پرتاب می کند/ يَسْهَرُ: بیدار می ماند
نگهبان هتل هر شب همراه دوستش بیدار می ماند.

● التمرین الثالث : اَمَلًا الْجَدُولَ بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ. بِرَكِد

الرمز

عَبَاءَةٌ
مَأْخُودٌ
مَتَذَكَّرٌ
حَمَامَةٌ
تَعَارُفٌ
حَرْبَاءٌ
عُدْوَانٌ
مَقْطُوعٌ
ظَاهِرَةٌ
أَفْلامٌ
بِطَاقَةٌ
أَفْلامٌ
تَعْلِيمٌ
أَنْهَارٌ
مَعْجُونٌ
بِضَاعَةٌ
سَهْوَةٌ
نَقَقَاتٌ
سُرُوَالٌ
وَالِدَةٌ
كِرَاسِيٌّ
بِهَائِمٌ
أَعْلَامٌ
أَصْنَامٌ
تَلْمِيزٌ
إِرْسَالٌ
بِرَامِجٌ
حِجَارَةٌ

هُوَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٣٣﴾

ع	د	و	ا	ن	دشمنی: عدوان	۱
ح	م	ا	م	ة	کبوتر: حمامة	۲
م	ت	ذ	ک	ر	به یاد آورنده: متذکر	۳
ع	ب	ا	ء	ة	چادر: عباءة	۴
م	أ	خ	و	ذ	گرفته شده: مأخوذ	۵
ت	ع	ا	ر	ف	آشنایی: تعارف	۶
م	ق	ط	و	ع	بریده شده: مقطوع	۷
ح	ر	ب	ا	ء	آفتاب پرست: حرباء	۸
ظ	ا	ه	ر	ة	پدیده: ظاهرة	۹
أ	ق	م	ا	ر	ماهها: أوفام	۱۰
ب	ط	ا	ق	ة	کارت، بلیت: بطاقة	۱۱
أ	ف	ل	ا	م	فیلمها: أفلام	۱۲
م	ع	ج	و	ن	خمیر: معجون	۱۳
ب	ض	ا	ع	ة	کالا: بضاعة	۱۴
أ	ن	ه	ا	ر	رودها: أنهار	۱۵
ت	ع	ل	ی	م	یاد دادن: تعليم	۱۶
س	ه	و	ل	ة	آسانی: سهوثة	۱۷
أ	ص	ن	ا	م	بتها: أصنام	۱۸
ن	ف	ق	ا	ت	هزینها: نققات	۱۹
ک	ر	ا	س	ی	صندلیها: کراسي	۲۰
و	ا	ل	د	ة	مادر: والدة	۲۱
س	ر	و	ا	ل	شلوار: سروال	۲۲
ب	ه	ا	ئ	م	چارپایان: بهائم	۲۳
إ	ر	س	ا	ل	فرستادن: إرسال	۲۴
أ	ع	ل	ا	م	پرچمها: أعلام	۲۵
ح	ج	ا	ر	ة	سنگها: حجارة	۲۶
ت	ل	م	ی	ذ	دانش آموز: تلميذ	۲۷
ب	ر	ا	م	ج	برنامهها: برامج	۲۸

﴿و عبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ عَلَى الْاَرْضِ هَوْنًا وَّ اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ قَالُوْا سَلَامًا﴾^۱ القرآن: ۶۳
و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند. (فولادوند)

● **التمرین الرابع: عین الصحیح فی التحلیل الصرفی و المحلّ الإعرابی لما أشریر إلیه بخطّ. برگرد**

{الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْأَمْتِحَانِ.}

۱. الْعَمَالُ	أ. اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ تَكْسِيرٍ وَ مُفْرَدُهُ «الْعَامِلُ» ب. اسْمُ مَبَالِغَةٍ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ، مَعْرَفٌ بِأَلِ	مَبْتَدَأُ <input checked="" type="checkbox"/>	فَاعِلٌ
۲. الْمُجْتَهِدُونَ	أ. اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ، مَعْرَفٌ بِأَلِ ب. اسْمُ مَفْعُولٍ، مَثْنِيٌّ، مُذَكَّرٌ، نَكْرَةٌ	صِفَةٌ <input checked="" type="checkbox"/>	مُضَافٌ إِلَيْهِ
۳. يَشْتَغِلُونَ	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	خَبَرٌ <input checked="" type="checkbox"/>	فَاعِلٌ
۴. الْمَصْنَعُ	أ. اسْمٌ مَفْعُولٍ، مُفْرَدٌ، مَعْرَفٌ بِأَلِ ب. اسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>
۵. نَجَحَتْ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ <input checked="" type="checkbox"/>		
۶. الطَّالِبَاتُ	أ. مُصَدَّرٌ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ، مَعْرَفٌ بِأَلِ ب. اسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ	مَبْتَدَأُ	فَاعِلٌ <input checked="" type="checkbox"/>
۷. الْأَمْتِحَانُ	أ. مُصَدَّرٌ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرَفٌ بِأَلِ ب. اسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعَلْمِيَّةِ ^۲	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْأَمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>	صِفَةٌ

۱- فِعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی

۲- مَعْرِفَةٌ بِالْعَلْمِيَّةِ: معرفه به علم بودن

■ به بیان ویژگی‌های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحلیل الصرفی» می‌گویند.

در مورد اسم: نوع اسم (اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل، اسم مبالغه یا مصدر)، تعداد (مفرد، مثنی، جمع و نوع آن)، جنس (مذکر، مؤنث)، معرفه یا نکره

در مورد فعل: نوع (ماضی، مضارع، امر)، معلوم یا مجهول

■ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «المحلّ الإعرابی» می‌گویند.

جمله اسمیه: مبتدا + خبر

جمله فعلیه: فعل + فاعل + مفعول

دیگر نقش‌ها: جار و مجرور یا مضاف الیه یا صفت

● التمرین الخامس: برگرد

أ. كَمِّلِ الْفَرَاجَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكُل» يَبْنِي عَشَّهُ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيداً عَنِ الْمُفْتَرَسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاخُهُ، يَرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفَرَ مِنْ عَشِّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْدُفُ الْفِرَاخُ نَفْسَهَا وَاحِداً وَاحِداً مِنْ جِبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِثْرٍ. وَ تَصْطَدُّمٌ بِالصَّخُورِ عِدَّةً مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاخَهُمَا. سَقُوطُ الْفِرَاخِ مَشْهَدٌ مُرْعِبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ. ١- مُرْعِبٌ: ترسناک

پرنده‌ای وجود دارد که «برناکل» ... نامیده می‌شود..... [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان .. می‌سازد... و هنگامی که جوجه‌هایش بزرگ می‌شوند.. از آنها می‌خواهند از لانه بلندشان بپرند. جوجه‌ها یکی.. یکی..... خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از ... هزار متر می‌رسد، می‌اندازند. و چند بار با صخره‌ها .. برخورد می‌کنند..... پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می‌شوند و به پیشواز جوجه‌هایشان می‌روند. افتادن جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی دشوارشان است.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَظًّا.

عَشَّهُ (عَشٌّ: مفعول / هُ: مضاف الیه) - مُرْتَفِعَةٍ (صفت) - فِرَاخُهُ (فِرَاخٌ: فاعل / هُ: مضاف الیه) - الْفِرَاخُ (فاعل) - أَلْفٌ (مجرور به حرف جرّ) - بِالصَّخُورِ (جار و مجرور) - الْوَالِدَانِ (فاعل) - الْجَبَلِ (مضاف الیه) - فِرَاخٌ (مفعول) - سَقُوطٌ (مبتدا) - الْفِرَاخِ (مضاف الیه) - مَشْهَدٌ (خبر) - مُرْعِبٌ (صفت) - حَيَاةٍ (مجرور به حرف جرّ) - الْقَاسِيَةِ. (صفت).

ج. عَيْنُ نَوْعِ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ.»؟ حَرْفُ نَفْيِ جِنْسٍ

د. اِبْحَثْ عَنِ مُتَضَادِّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي النَّصِّ: «تَحْتٌ وَ بَعِيدٌ وَ تَصْغُرُ وَ قَصِيرٌ وَ أَقْلٌ وَ أُسْفَلُ.»
تَحْتٌ ≠ فَوْقَ / بَعِيدٌ ≠ قَرِيبٌ / تَصْغُرُ ≠ تَكْبُرُ / قَصِيرٌ ≠ مُرْتَفِعَةٌ / أَقْلٌ ≠ أَكْثَرٌ / أُسْفَلٌ ≠ أَعْلَى

ه. اُكْتُبِ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «جِبَالٌ وَ مُفْتَرَسِينَ وَ فِرَاخٌ وَ صُخُورٌ وَ مَرَّاتٍ.»
جِبَالٌ: جِبَلٌ / مُفْتَرَسِينَ: مُفْتَرَسٌ / فِرَاخٌ: فِرَاخٌ / صُخُورٌ: صَخْرَةٌ / مَرَّاتٍ: مَرَّةٌ

● التمرین السادس: للترجمة. برگرد

أَعْلَامَةٌ: بسیار دانا	أَعْلَمٌ مِنْ: داناتر از	١- عِلْمٌ: دانست
	سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	
رَجَاءٌ، اِنْتَقِلُوا: لطفاً جا به جا کنید.	لَا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی‌شوند لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	٢- اِزْتَقَلَّ: جابه‌جا شد
لا تُرْسَلُ: نفرست (للمذكر) نباید بفرستی (للمؤنث)	الْمُرْسَلُ: فرستاده شده أُرْسَلُ: بفرست	٣- أُرْسَلُ: فرستاد
الْمَعَابِدُ: پرستشگاه‌ها	الْعَابِدُونَ: پرستنده أَعْبَدُونِي: مرا بپرستید	٤- عَبَدَ: پرستید
رَجَاءٌ، سَاعِدُونِي: لطفاً به من کمک کنید.	الْمُسَاعِدُ: کمک کننده، یاور هُمْ سَاعِدُونِي: آنها به من کمک کردند.	٥- سَاعَدَ: کمک کرد

الْمَطْبُوحُ: پخته شده	الطَّبَّاحُ: آشپز	۶- طَبَّخٌ: پخت
	طَبَّخٌ: پخته شد	
تَتَكَلَّمُ: سخن می‌گویم	التَّكَلَّمَ: سخن گفتن	۷- تَكَلَّمَ: سخن گفت
	تَكَلَّمْنَا: سخن گفتیم	

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ. بَرَكِدْ

۱- مَدَارَةٌ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مَدَارَةٌ: مبتدا و مرفوع به ضمّه / النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور به کسره / نِصْفٌ: خبر و مرفوع به ضمّه / الْإِيمَانِ: مضاف الیه و مجرور به کسره

۲- عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.

دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.

عَدُوٌّ: مبتدا و مرفوع به ضمّه / عَاقِلٌ: صفت و مرفوع به ضمّه / خَيْرٌ: خبر و مرفوع به ضمّه / صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ / جَاهِلٍ: مضاف الیه و مجرور به کسره

۳- يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلَامًا إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا.

دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

كَلَامًا: مفعول و منصوب به فتحه / الْحَقَّ: مستثنی و منصوب به فتحه

۴- أَلْعَلُّمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.

علم در کودکی مانند نقش در سنگ است.

أَلْعَلُّمُ: مبتدا و مرفوع به ضمّه / كَالنَّقْشِ: جارّ و مجرور / الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ «فی»

۵- أَوْضَعُفُ النَّاسِ مَنْ صَعَفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.

ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.

أَوْضَعُفٌ: مبتدا و مرفوع به شکل ضمّه / النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور / كِتْمَانِ: مجرور به حرف جرّ / سِرِّهِ: مضاف الیه و مجرور به کسره

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: ابْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي. بَرَكِدْ

(اسمُ الْفَاعِلِ وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَ اسْمُ الْمُبَالِغَةِ وَ اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ)

۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ...﴾ يوسف: ۵۳

بی‌گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است. (چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند. فولادوند)

أ. أَمَّارَةٌ: (وزن فَعَالَةٌ، بسیار امر کننده): اسم مبالغه

ب. النَّفْسَ: اسم إنّ و منصوب به فتحه / أَمَّارَةٌ: خبر إنّ و مرفوع به ضمّه

۲- اَعْلَمُ بِأَنَّ «خَيْرَ الْأَخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ». أمير المؤمنين علي عليه السلام
 بدان که «بهترین یاران، قدیمی ترین آنهاست.»
 أ. خَيْرَ (بهترین): اسم تفضیل / أَقْدَمُ (وزن أَفْعَل، قدیمی ترین): اسم تفضیل
 ب. خَيْرَ: اسم أَنْ و منصوب به فتحه / الْأَخْوَانِ: مضاف الیه و مجرور به کسره / أَقْدَمُ: خبر أَنْ و مرفوع به ضمه

۳- «كَبُرَ الْحَمَقُ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالْمَدْحُ». أمير المؤمنين علي عليه السلام
 بزرگترین حماقت، زیاده روی در ستایش و نکوهش است.
 أ. كَبُرَ (وزن أَفْعَل، بزرگ ترین): اسم تفضیل
 ب. كَبُرَ: مبتدا و مرفوع به ضمه / الْحَمَقُ: مضاف الیه و مجرور به کسره / الْإِغْرَاقُ: خبر و مرفوع به ضمه

۴- طَلِبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ^{۲۰}.
 طلب نیاز از نا اهلش بدتر از مرگ است.
 أ. أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، بدتر): اسم تفضیل
 ب. طَلِبُ: مبتدا و مرفوع به ضمه / أَشَدُّ: خبر و مرفوع به ضمه

۵- «قُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مَعْلَمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا». أمير المؤمنين علي عليه السلام
 به احترام پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانروا باشی.
 أ. مَجْلِسِ (وزن مَفْعَل، محل نشستن و جا): اسم مکان / مَعْلَمِ (وزن مَفْعَل): اسم فاعل
 ب. مَجْلِسِ: مجرور به حرف جر «عَنْ»

۶- «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ». أمير المؤمنين علي عليه السلام
 روز [اجرای] عدالت بر ستمگر سخت تر از روز ستم بر ستم دیده است. (مفهوم: پشیمانی ستمگر را می رساند).
 أ. الظَّالِمِ (وزن فاعل): اسم فاعل / أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت تر): اسم تفضیل / الْمَظْلُومِ (وزن مَفْعُول) اسم مفعول
 ب. يَوْمِ: مبتدا و مرفوع به ضمه / الْعَدْلِ: يوم: مجرور به حرف جر «مِنْ» / الْمَظْلُومِ: مجرور به حرف جر «عَلَى»

^{۲۰} اصل آن «أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلِبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا.» حدیثی از امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

الدرس الرابع بگرد

هُذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِفَهُ
وَالَّتِي تَعْرِفُهُ وَالْحِجْلَ وَالْحَرَمَ
هُذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا الثَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانه [خدا] و بیرون و محدودهٔ احرام، او را می‌شناسند. این فرزند بهترین همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزهٔ بزرگ قوم است. و این گفتهٔ تو که «این کیست؟» زیان رسانندهٔ بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو انکار کردی^{۲۱} می‌شناسند.

الفَرَزْدَقِيُّ

الْفَرَزْدَقِيُّ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ. وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ الْحَالِيَةِ^{۲۲} عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ. فرزدق از شاعران روزگار اموی است. او در منطقه‌ای در کویت کنونی (فعلی) به سال ۲۳ هجری متولد شد، و در بصره زیست.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَلَدِهِ؛ فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا».

روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد، و امام دربارهٔ پسرش از او پرسید؛ و او گفت: این پسرم است نزدیک است که شاعری بزرگ شود.

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَالِدِهِ: «عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ».

پس امام درود بر او باد به پدرش گفت: به وی قرآن بیاموز (یاد بده).

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا؛ ثُمَّ رَحَلَ^{۲۳} الْفَرَزْدَقِيُّ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَّحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.

پس (پدر فرزدق) به او قرآن را قطعاً آموخت (یاد داد)؛ سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن‌ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.

كَانَ الْفَرَزْدَقِيُّ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ؛ وَ كَانَ يَسْتَرُّ حَبْهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت بود؛ و دوستی‌اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می‌کرد؛ ولی وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

فَطَافَ هِشَامُ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجْرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ، فَنُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسَ الْأَمْرَاءِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.

^{۲۱} ناشناخته شمردی

^{۲۲} حالیا / حالاً: فی الوقت الحالي، الآن

^{۲۳} رَحَلَ: - عن المكان: از آن جای رفت/ - الى المكان: به آن جای درآمد/ - البلاد: در کشور به مسافرت پرداخت و از جایی به جای دیگر رفت

پس هشام طواف کرد و وقتی به حجرالاسود رسید، نتوانست که آن را بخاطر شلوغی زیاد (کثرت و ازدحام جمعیت) مسح کند. پس برای وی منبری نصب شد، همچون فرمانروایان روی آن نشست (جلوس نمود) درحالی که به مردم می‌نگریست و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند. (شام شامل چهار کشور کنونی: سوریه، لبنان، اردن و فلسطین اشغالی می‌شود).

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحَجَّاجِ إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَاظِمِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.

پس در حالی که به حاجیان می‌نگریست، ناگهان زین العابدین (امام سجاد) درود بر او باد آمد، و خانه [خدا] را همچون بزرگان طواف کرد، و هنگامی که به حجرالاسود رسید، مردم به کناری رفتند، و [او] به آسانی آن را مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ: مَرَدِي مِنْ أَهْلِ شَامٍ كَفْت:

«مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ!؟»

«این کیست که مردم به او اجازه دادند که حجرالاسود را مسح کند؟!»

خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَيَرْغَبُوا فِيهِ رَغْبَةَ الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ».

هشام ترسید که اهل شام او را بشناسند و به او همچون محبان (عاشقان) علاقه‌مند شوند (تمایل و رغبت پیدا کنند). پس گفت: «ای مرد، او را نمی‌شناسم.»

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا. وَ فَرَزْدَقٌ حَاضِرٌ بُوَد.

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً.» پس فرزدق گفت: «من او را خوب می‌شناسم.»

ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَائِعًا^{۲۴}: سپس این قصیده را به زیبایی سرود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ
وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرِ الْعَلَمِ

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانه [خدا] و بیرون و محدوده احرام، او را می‌شناسند.

این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه بزرگ قوم است.

و این گفته تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو ناشناخته شمردی، می‌شناسند.

^{۲۴} رافع: عالی، استثنایی، زیبا، باشکوه، جالب، با عظمت، شکوهمند، شگرف

☆ المَعَجَم ☆ برگرد

إِذْ جَاءَ نَاغِيَانِ آمَد اسْتَكَمَ الْحَجَرَ: سنگ را مسح کرد أَنْزَرَ: ناشناخته شمرد الْبَطْحَاءُ: دشت مکه بَيْنَمَا: در حالی که الْتَفِي: پرهیزگار جَهَرَ بِـ: آشکار کرد	الْحَلَّ: بیرون احرام رَحَلَ: کوچ کرد رَغَبَ فِيهِ: به آن علاقه مند شد الضَّائِرُ: زیان رساننده طَافَ: طواف کرد (مضارع: يَطُوفُ) الْعَرَبُ: عرب	الْعَلَمُ: بزرگ تر قوم، پرچم الْكِبَارُ: بزرگان «مفرد: الكبير» الضَّغَارُ ≠ مَدَحَ: ستود نَصَبَ: برپا کرد، نصب کرد الْنَقِي: پاک و خالص الْوَطْأَةُ: جای پا، گام
---	---	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

كَمْ أَكْتَبَ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ؟ وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَسْتَرِحِبُهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ.
دوستی فرزددق به اهل بیت درود بر آنها باد نزد خلفای بنی امیه چگونه بود؟ - فرزددق دوستی خود را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد.
- ۲- مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟ - جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
چه کسی فرزددق را نزد امیر مومنان آورد؟ - پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی درود بر او باد آورد.
- ۳- مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ - لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.
فرزددق کی دوستی و محبتش را به اهل بیت درود بر آنها باد را آشکار کرد؟ - وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت.
- ۴- أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ؟ - وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.
فرزددق کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟ - در منطقه ای در کویت متولد شد، و در بصره زیست.
- ۵- فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ؟ - كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.
فرزددق در کدام دوره و عصری زندگی می کرد؟ - فرزددق در دوره اموی زندگی می کرد.
- ۶- إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟ - رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ بِالشَّامِ.
فرزددق نزد چه کسی در شام رفت؟ - نزد خلفای بنی امیه در شام رفت.

بازگردانید

المفعول المطلق

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ.
 - ۲- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا.
 - ۳- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.
 - ۴- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ.
- از خدا آمرزش خواستم.
- از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «استغفار» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «استغفار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

- این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اسْتَغْفَرْتُ» تاکید کرده است.
- به مصدر «استغفار» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

- دو کلمه «صَادِقًا» و «الصَّالِحِينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟
- گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «استغفار» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ.

مفعول مطلق نوعی صفت

مفعول مطلق نوعی مضاف الیه

- در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:
اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

- در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:

تَجْتَهِدُ الْأُمُّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بِالْغَا. مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می کند.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از فعلِ جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعلِ جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از فعلِ جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضافٌ الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

در کتاب عربی پایه دهم با مصدرهایی با قاعده، بر این وزن‌ها آشنا شدید:

افْتَعَالَ، اسْتَفْعَلَ، انْفَعَلَ، اِفْعَالَ، تَفَعَّلَ، تَفَاعَلَ، مَفَاعَلَةٌ؛ مثال:

مصدر	مضارع	ماضی	گروه	مصدر	مضارع	ماضی	گروه
تَعْلِيمٌ	يَعْلَمُ	عَلَّمَ	تفعیل	اِفْتِخَارٌ	يَفْتَخِرُ	اِفْتَحَرَ	افتعال
تَقَدُّمٌ	يَتَقَدَّمُ	تَقَدَّمَ	تفعل	اِسْتِخْدَامٌ	يَسْتَخْدِمُ	اِسْتَحَدَمَ	استفعل
تَعَارُفٌ	يَتَعَارَفُ	تَعَارَفَ	تفاعل	اِنْسِحَابٌ	يَنْسَحِبُ	اِنْسَحَبَ	انفعال
مُسَاعَدَةٌ	يُسَاعِدُ	سَاعَدَ	مفاعلة	اِرْسَالٌ	يُرْسِلُ	اَرْسَلَ	إفعال

اکنون با چند مصدر که در هشت گروه یاد شده نیستند و بی قاعده‌اند^{۲۰}، آشنا شوید:

مصدر	مضارع	ماضی	مصدر	مضارع	ماضی
جَلُوسٌ	يَجْلِسُ	جَلَسَ	صَبْرٌ	يَصْبِرُ	صَبَرَ
خُرُوجٌ	يَخْرُجُ	خَرَجَ	ذِكْرٌ	يَذْكُرُ	ذَكَرَ
طَوَافٌ	يَطُوفُ	طَافَ	مَعْرِفَةٌ	يَعْرِفُ	عَرَفَ
نَوْمٌ	يَنَامُ	نَامَ	رَغْبَةٌ	يَرْغَبُ	رَغِبَ
عَيْشٌ	يَعِيشُ	عَاشَ	فَتْحٌ	يَفْتَحُ	فَتَحَ

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعلِ جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

^{۲۰} مصدرهای ثلاثی مجرد بی‌قاعده‌اند. در اصطلاح گفته می‌شود این مصدرها «سماعی» اند؛ یعنی شنیداری‌اند و باید از قبل شنیده شده باشند.

کهاختز نفسک: انتخب الترجمة الصحيحة، ثم عين المفعول المطلق، و اذكر نوعه.

- ۱- ﴿فَصَبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ الف. قطعاً شکیبایی کن. ب. به زیبایی صبر کن.
- ۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الف. خدا را همیشه یاد کنید. ب. خدا را بسیار یاد کنید.
- ۳- ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ب. خدا با موسی سخنی گفت.
- ۴- ﴿وَ نَزَّلَ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلًا﴾ الف. و مانند ملائک فرود آمدند. ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

کها التمارین برگرد**● التمرین الأول: عين العبارة الفارسية القريبة من العبارة العربية في المعنى.**

- ۱- لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
- ۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ تَمَرَدًا. الْمُتَنَبِّي
- ۳- أَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. مَقَل
- ۴- ادَّعَى^۳ التَّعَلُّبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الدُّنْبُ مَقَل
- ۵- مَنْ سَعَى رَعَى^۴، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. مَقَل
- ۶- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ، أَنْبَتَ^۷ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَقَل
- ۷- مَدَّ^۸ رَجُلٌ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكِ^۹. مَقَل
- ۸- عِنْدَ الشَّدَائِدِ^{۱۰} يَعْرِفُ الْإِخْوَانُ. مَقَل

- ⑧ دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی
- ② چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی
- ⑥ آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرش سعدی
- ③ به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی
- ① هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن بدان در مبند فردوسی

4 ز روباهی پرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار

5 هر که رود چَرَد و هر که خُسبَد خواب بیند. انوشیروان

7 پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

- ۱- اللَّيْمُ: فرومایه ۲- مَمْرَدٌ: نافرمانی کرد ۳- الرَّمْلُ: شن ۴- ادَّعى: ادعا کرد ۵- رعى: چرید
۶- لَزِمَ الْمَنَامَ: خوابید (لَزِمَهُ: بدو آویخت و رهایش نکرد + الْمَنَامُ: خواب) ۷- الْأَحْلَامُ: رؤیایها «مفرد: الْحَلْمُ»
۸- أُنبِتَ: رویانید ۹- مَدَّ: دراز کن (ماضی: مَدَّ / مضارع: يَمُدُّ) ۱۰- الْكِسَاءُ: جامه
۱۱- الشَّدَائِدُ: سختی‌ها «مفرد: الشَّدِيدَةُ»

- ۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
کسی از شما ایمان نمی‌آورد تا اینکه آنچه برای خودش دوست دارد، برای برادرش دوست بدارد.
هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن بدان در مبند فردوسی
- ۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ تَمَرَّدَا. الْمُتَنَبِّي
اگر شخص کریم و بخشنده را گرامی بداری، صاحب او می‌شوی و اگر شخص فرومایه را گرامی بداری، نافرمانی می‌کند.
چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی
- ۳- أَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ. مَثَلٌ
عاقل خانه‌اش را روی صخره و نادان خانه‌اش را روی شن می‌سازد.
به جویی که یک روز بگذشت آب نسازد خردمند ازو جای خواب فردوسی
- ۴- ادَّعى الثَّعْلَبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الدَّبُّ مَثَلٌ
روباهِ چیزی را ادعا کرد و خواست؛ گفته شد: آیا شاهدی داری؟ گفت: دُم
ز روباهی پرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال عطار
- ۵- مَنْ سَعَى رَعَى، وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. مَثَلٌ
هر کس برود می‌چرد و هر کس بخوابد رویاها می‌بیند.
هر که رود چَرَد و هر که خُسبَد خواب بیند. انوشیروان
- ۶- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمَلَةِ، أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ
هرگاه خدا مرگ مورچه را بخواهد، برایش دو بال می‌رویاند.
آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پَرش سعدی
- ۷- مَدَّ رَجُلٌكَ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ. مَثَلٌ
پایت را به اندازه جامه‌ات، دراز کن.
پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی
- ۸- عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرَفُ الْإِخْوَانُ. مَثَلٌ
دوستان هنگام سختی‌ها شناخته می‌شوند.
دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی

● التمرین الثانی: برگرد

أ. عین اسم الفاعل و اسم المبالغة و اسم التفضیل فی الحدیثین التالیین.

ب. اکتب المَحَلَّ الإعرابی لهما تحته خط.

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّافَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آتَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبَّرَ مِنْ آتَةِ الْجَهْلِ. (تَحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۶) الْإِمَامُ مُوسَى الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ صِرَّ

کشت در دشت می‌روید، و بر تخته‌سنگ نمی‌روید و همچنین حکمت، در دل فروتن ماندگار می‌شود و در دل خودبزرگ‌بین ستمگر ماندگار نمی‌شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ‌بینی را ابزار نادانی قرار داده است.

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مَعْلَمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مَعْلَمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خوبی) ج ۲۱، ص ۱۰۷

هر کس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری، آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب‌آموزی‌اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب‌آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب‌آموزنده مردمان در گرامی‌داشت شایسته‌تر است.

◆ أ. اسم الفاعل: (المتواضع، المتكبر، معلم، مؤدب) / اسم المبالغة: (الجبار) / اسم التفضيل: (أحق)

◆ ب. السهل: مجرور به حرف جرّ / الحكمة: مبتدا / الجبار: صفت / التواضع: مفعول / الجهل: مضاف اليه

نفس: مفعول / للناس: جار و مجرور / نفس: مضاف اليه / معلم: مبتدا / أحق: خبر / الإجلال: مجرور به حرف جرّ / الناس: مضاف اليه

● التمرین الثالث: عین الجواب الصحیح؛ ثمّ ترجمه. برگرد

۱- مضارع تَدَكَّرَ (به یاد آورد):	يَدَكَّرُ ●	يَذَكِّرُ ○	يَذْكُرُ ○	به یاد می‌آورد
۲- مصدر عَلَّمَ (یاد داد):	عَلَّمَ ○	تَعَلَّمَ ●	تَعَلَّمَ ○	یاد دادن.....
۳- ماضی مُجَالَسَةٌ (همنشینی کردن):	جَلَسَ ○	أَجْلَسَ ○	جَالَسَ ●	همنشینی کرد.
۴- مصدر انْقَطَعَ (بریده شد):	تَقَطَّعَ ○	انْقَطَعَ ●	تَقَطَّعَ ○	بریده شدن.....
۵- امر تَقَرَّبَ (نزدیک شد):	تَقَرَّبَ ●	قَرَّبَ ○	اقْتَرَبَ ○	نزدیک شو.....
۶- مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد):	يَقْعُدُ ○	يَتَقَاعَدُ ●	يَقْتَعِدُ ○	بازنشست می‌شود
۷- امر تَمَنَّعَ (خودداری می‌کنی):	امْنَعُ ○	مانع ○	امْتَنَعُ ●	خودداری کن.....
۸- ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می‌کند):	أَخْرَجَ ○	تَخَرَّجَ ○	اسْتَخْرَجَ ●	خارج کرد.....
۹- وزن اسْتَمَعَ:	اسْتَعَلَّ ●	اسْتَفْعَلَ ○	انْفَعَلَ ○	حروف اصلی: س. م. ع
۱۰- وزن انْتَهَرَ:	انْتَعَلَ ●	انْفَعَلَ ○	اسْتَفْعَلَ ○	حروف اصلی: ن. ظ. ر

● التمرین الرابع: عین کلمة مناسبة للفراغ. برگرد

- ۱- الْحَجَّاجُ مَرَّاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِأداءِ مَناسِكَ الْحَجِّ.
 يَطْرُقُونَ يَطْرُدُونَ يَطْبَخُونَ يَطُوفُونَ
 حاجیان بارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می کند).
- ۲- لَوْ لَا الشَّرْطِي لَأَشْتَدَّ أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِي.
 الْأَزْدِحَامُ الزَّبْدَةُ الزَّلُّ الزَّيْتُ
 اگر پلیس نبود (شلوخی) روبه روی ورزشگاه شدت می گرفت.
- ۳- كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.
 عِنْدَ جَانِبًا بَيْنَمَا بَيْنَ
 (در حالی که) داشتم راه می رفتم، حادثه ای را در میدان شهر دیدم.
- ۴- رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ إِيْرَانِ.
 عُشْبٍ عَلَمٍ عَرَبَةٍ عَبَاءَةٍ
 برنده نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت یا بلند کرد.
- ۵- الْحَاجُّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.
 اسْتَعَانَ اسْتَمَعَ اسْتَطَاعَ اسْتَلَمَ
 حاجی حجر الاسود در کعبه شریف را (مسح کرد).

● التمرین الخامس: للترجمة. برگرد

- (هَلْ تَعْلَمُ ... ؟) آیا می دانی؟
- ۱- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سُوْرٍ عَظِيمٍ حَوْلِهَا؟!
 مغولها با وجود ساختن دیواری بزرگ دور چین توانستند به آن حمله سختی کنند؟!
- ۲- ... تَلَفَّظَ «گ» وَ «چ» وَ «ژ» مَوْجُودٌ فِي الْأَلْهَجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ٢ كَثِيرًا؟!
 تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی بسیار زیاد وجود دارد؟!
- ۳- ... الْحَوْتُ يُصَادُ لِإِسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ ٣؟!
 نهنگ برای درآوردن روغن را از جگرش (کبدش) برای ساخت مواد آرایشی صید می شود؟!
- ۴- ... الْخُفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ ٤؟!
 خفّاش تنها جاندار پستانداری است که می تواند پرواز کند؟! (قادر به پرواز است)
- ۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِلْيُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيْبًا ٥؟!
 تعداد مورچگان در جهان نزدیک به یک میلیون بار بیشتر از تعداد آدمیان است؟!

۶- ... طیسفون اَلْوَأَقِعَةَ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةَ السَّاسَانِيِّينَ؟!

تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان بود؟!

۷- ... حَجَمَ دُبُّ الْبَانِدَا ۱ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرَ مِنَ الْقَارِ؟!

اندازه خرس پاندا هنگام ولادت کوچکتر از موش است؟!

۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَابٌ صَوْتِيَّةٌ ۲؟!

زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد؟!

۹- ... وَرَقَّةُ الزَّيْتُونِ رَمْزٌ ۳ السَّلَامِ؟!

برگ زیتون نماد صلح است؟!

-
- | | | |
|---|---|---------------------------------------|
| 1- السُّور: دیوار | ۲- الدَّارِجَةُ: عامیانه | ۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی |
| 4- الطَّيْرَان: پرواز، پرواز کردن | 5- الْعَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: الْعَوَاصِمُ» | ۶- دُبُّ الْبَانِدَا: خرس پاندا |
| 7- الْأَحْبَابُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبال: جمع/ الحبل: مفرد» | 8- الرَّمْزُ: نماد، سمبل «جمع: الرموز» | |

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرَجِّمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا. بَرِّكِدْ

السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتَرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ ۱ فِي غِلَافٍ ۲ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ احْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ؛ وَ يَعْيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا. أَمَّا الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ فَيَذْهَبُونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ وَ يَحْفَرُونَ التَّرَابَ الْجَافَ ۳ لِصَيْدِهِ.

-
- ۱- الْجَفَافُ: خشکی ۲- الْغِلَافُ: پوشش ۳- الْجَافُ: خشک

نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که هنگام خشکسالی (خشکی)، خودش را در پوششی از مواد لزجی (مخاطی) که از دهانش خارج می شود، پنهان می کند؛ و خودش را زیر گل (خاک رس) دفن می کند؛ سپس بیش تر از یکسال بطور عمیق می خوابد (خوابی ژرفناک فرو می رود)، و به آب و خوراک و هوا همچون زندگان نیاز ندارد؛ و داخل گودالی (چاله ای) کوچک چشم به راه بارش باران بسر می برد (زندگی می کند)، تا اینکه از آن پوشش بطور عجیب بیرون بیاید. شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محل) پنهان شدن او می روند و خاک خشک را برای صید آن می کنند (می کاوند).

◆ نَفْسٌ: مفعول / نَوْمًا: مفعول مطلق نوعی / سَنَةٍ: مجرور به حرف جرّ / الْمَطَرُ: مضاف الیه / الصَّيَادُونَ: فاعل / الْجَافُ:

صفت

● التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطًّا. بَرِّكِدْ

۱- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ ۱ الفتح:

بی گمان برایت بطور آشکار فتح کردیم.

فَتْحًا: مفعول مطلق نوعی / مُبِينًا: صفت

۲- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ الإنسان: ۳۳

در حقیقت ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم. فولادوند
الْقُرْآنُ: مفعولٌ به / تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأکیدی

۳- «لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ.» الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

فَقْرٌ: اسم لای نفی جنس / كَالْأَدَبِ: خبر لای نفی جنس، جار و مجرور

۴- يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمُ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.

هر چیزی با انفاق کم می شود بجز علم؛ زیرا آن زیاد می شود.

كُلُّ: فاعل / بِالْإِنْفَاقِ: جار و مجرور / الْعِلْمُ: مستثنی

۵- يَعْيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يَحْسَبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسَبَةَ الْأَغْنِيَاءِ.

فرد خسیس در دنیا مانند فقیران زندگی می کند و در آخرت مانند ثروتمندان محاسبه می شود.

الْبَخِيلُ: فاعل / عَيْشٌ: مفعول مطلق نوعی / الْفُقَرَاءُ: مضافٌ الیه / مُحَاسَبَةٌ: مفعول مطلق نوعی / الْأَغْنِيَاءُ: مضاف الیه

● **الْتَّمَرِينَ الثَّامِنُ: عَيْنِ الْمْتَرَادِفِ وَ الْمْتَضَادِّ. (= ≠) برگرد**

ترجمه	کلمات	ترجمه	کلمات
لباس، جامه	۹- كِسَاءٌ... لِبَاسٍ	آسانی ≠ سختی	۱- سَهْوَةٌ... صُعُوبَةٌ
جان، زندگی	۱۰- حَيَاةٌ... عَيْشٌ	پنهان شدن ≠ آشکار شدن	۲- اخْتِفَاءٌ... ظُهُورٌ
صلح، سلامتی	۱۱- سَلَامٌ... صُلْحٌ	توانست	۳- اسْتِطَاعٌ... قَدْرٌ
ساختمان	۱۲- بِنْيَانٌ... بِنَاءٌ	مطمئن	۴- وَاطِقٌ... مُطْمَئِنٌّ
ارزان شد ≠ گران شد	۱۳- رَخِصٌ... غَلَا	شادی	۵- قَرِحٌ... مَسْرُورٌ
یاری کرد	۱۴- أَعَانَ... نَصَرَ	فرود آمدن ≠ بالا رفتن	۶- نُزُولٌ... صُعُودٌ
شب را نخوابید و بیدار ماند ≠ خوابید	۱۵- سَهَرَ... نَامٌ	خوراک	۷- طَعَامٌ... غِذَاءٌ
خانه	۱۶- دَارٌ... بَيْتٌ	تنگ شد ≠ فراخ شد	۸- ضَاقٌ... اتَّسَعَ

ملتمس دعای خیر شما

خوشخو